

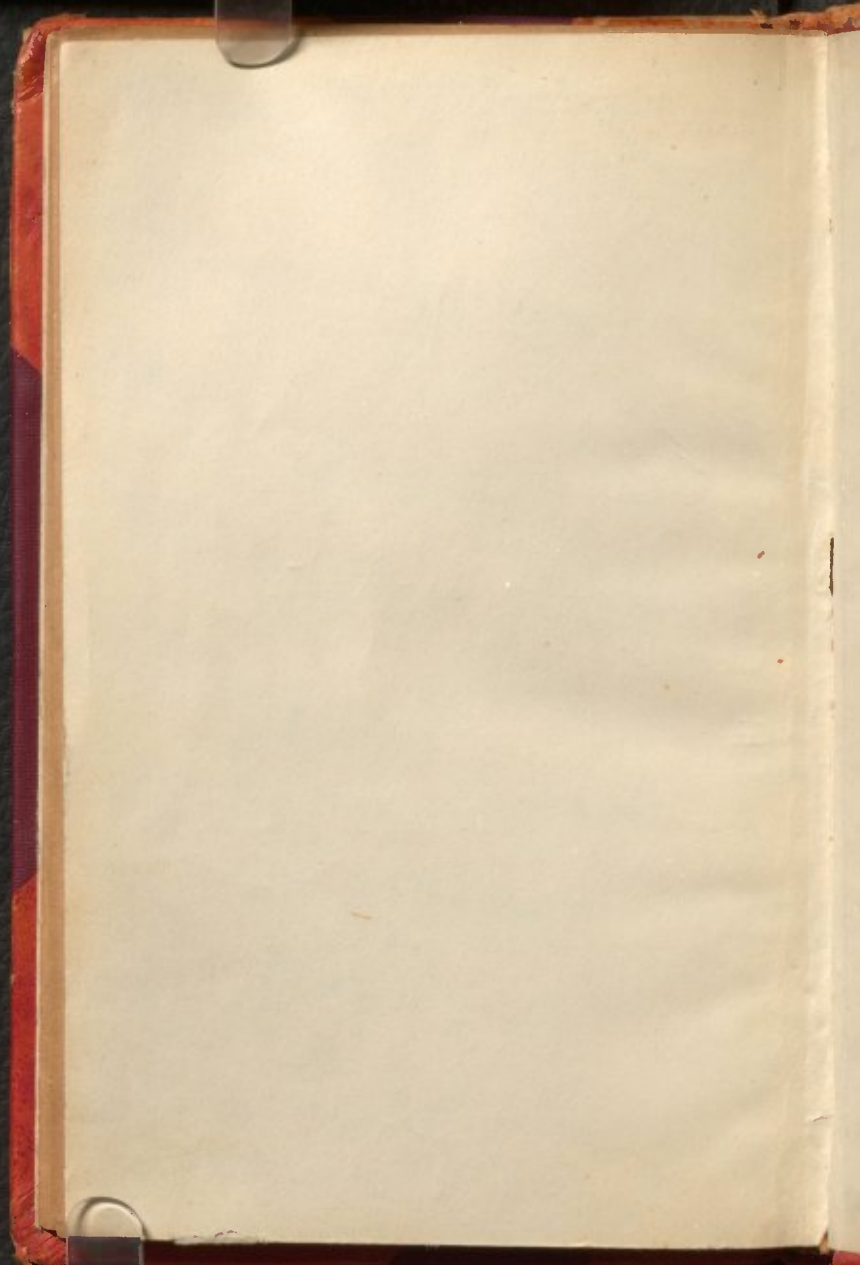
MD1 .S5396n

INSTITUTE
OF
ISLAMIC
STUDIES

26238 ★

McGILL
UNIVERSITY

2896831



Nāfi' al-afhām

12.9.74

Shaykh al-Ra'īs

MD1
. 55396m

MD

(نسخه شریفه)

نافع الافهام - رافع الاؤم

از امام عالی علمیه

حضرت مستطاب شرف اقدس تحت لاسلام والا

آقای حاج شیخ الرئیس دامت ایام افاضت

که در جواب سوالها مرتباً و مستجلاً و با کمال وفاداری فرموده اند

و بعضی از منظومات جدید و مرقومات مفیده استخراج

این بنده قلیل البصاعه خادم ارباب المعارف ضمیمه کردم

که خدمتی باطل ذوق و معارف نموده باشم

(و اما الفانی مرتضی الحنفی البرغانی)

حق طبع محفوظ است

12. 3. 14

(مقدمه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على خاتم النبيين و افضل النفر المقربين
و السلام على وصية المخصوص و وليه المخصوص الذي بولاية الله علينا
بنعمة

و لكل الدين و نصلي و نسلم على الهام المخصوصين الغر الميامين و للجنة على
بفضلتهم

و شكري كراماتهم و مقاماتهم من بحسنة و الناس اجمعين
انا بعد

چون جمعی از اخبار طلبه و اشرف و دهرار کتب و مصنفان و امرت
توفیقاً

وزادت تاید اتمم در این چند روز مشافهت و مکاتبت باین خام
دام

شریعت طاهره دانه و داعی دولت قاهره قائمه مراجع کرده
در بعضی مسائل راجعه بحر فهای اهی و سنجهای انوایی جواب
سکت خواسته اند تا اذنان عوام بلکه افکار خواص از تهویش بپوش
صاحب قاموس از تهویش بیاید و اثرات سینه المرخون فی قلمه
و لذین یس فی قلوبهم روح الکنیه مرتفع گردد علاوه بر رجحان
تسکین و تأمین خیال هر بنده مؤمن بملاحظه تصویب مطاع علی بن مسلم
و جهت سینه و مؤمن مبادرت بکارش جواب میشود بحوله و طول و
بعونه و صونه تعالی و تقدس شانه عن نعت المحدثین و عن وصف
علو اکبر اولی پس از شروع در نوشتن اجوبه کافیه از اسله و ماورد
ماهی لازم میدانم که تکررات صمیمانه خالصانه خود را مع الاثار تقدیم

بخندت برادران بینی و آنچه ایمانی اعاد الله به صلح با هم و صلح با هم
 که در این موقع خطرناک انقلاب و اضطراب دینی و مافیها و مکن فیها که
 دارد و با تباشیر نزد انا حکم منصف که از آتش فشانی و خوریز
 توپها و تپهای مل محاربه و دول مخصوصه در عمق دریاها فوراً
 اشتعال تیز و سطح صحرا امانا سنده و لبحر السجور کلورهای
 نکاف کومان کوههار امانا فحکم اهل تمیز غیر قابل استیفاء
 چنان دریده و بریده که باید کفت اهل رایتیم من جبل رقص اهل
 سیارات از وحشت طیارات خسته متحیره اند که مبادا اگر اکت
 باحل معلق را بطه تعلق بخشد و اشهر ایا یوم الساعة بمقام تنخیر آید

| | |
|--------------------------------|--------------------------------------|
| اگر میان قبایل جدال باشد و جنگ | میان ایلی و مجنون ضد اوقات است و صفا |
|--------------------------------|--------------------------------------|

بجداخته و البته که در سایه بطینی و سپه یار با شرفی دولت تو بگفت
 ابد مدت ای رانده سلطانها و شیدانه ارکانها اهل ممالک محروسه
 ایران خاصه سکنه دار الحکومه طهران باندازه آسوده خاطر و مزید ^{برینند}
 که حمله بر من نیکن یک قبا آورده از مذنب اساسی مسلک سیاسی
 توضیح و استیضاح میخواهند اینک سوا الهای مکتوبه را اوجه مکتوبه ^{میگویم}

و نعم ما قال الملوی

| | |
|---|----------------------------|
| آن کی مردد و مواد شتاب | پیش یک آینه دار مستطاب |
| گفت از ریشم سپیدی کن جدا | که عروس نوگزیدم ای فتی |
| ریش او برید و کل پیش نهاد | گفت خود بگزین مرا گری نهاد |
| با همه گرفتاریهای پنهانی و کسالت و طالت جسمانی و روحانی مستحجلانه ^{میگویم} | |

سؤال اول

اگر کسی در این حسنه از زمان در محضر عمومی معتقدین بشریت حضرت ختمی
مرتب صلی الله علیه و آله ادعای نبوت کند و بگوید من پیغمبرم حکم چیست
یعنی تکلیف مسلمین با او

جواب

همیشه انتظار داریم بگویم خذوه و غلوه حدش قتل و اعدام است
ولی بنده عرض میکنم در این حسنه از زمان آنهم در طهران هر کس که
ادعای پیغمبری کند بدون تامل او را بر اینچنانه ببرد که از مرتب است
و ماغیة این خشک مغز دیوانه تطیب و ماغ یابد و ترتیب فراغ
زیرا که اگر عاقل باشد باید بداند با تشنای ارواح مکرّم و اباح ^{مغظم}

رفود دوره تجدد بخدا معتقد نیستند تا قنطر پیغمبری باشند که
 از آن طرف پیغام و حکام آورد مناقشه در آں نسبت در نظر ننگونه
 مردم صبیعی مذہب دہری مشرب مایہلک الا لہم بر ان ہی الّا
 حیاتا الدنیٰ دعوائی این سپیر غیبی بہوش تر از ہستی بدن
 کہ کسی خود را در اینجا سفیر مملکتی بداند و وزیر مختار سلطنتی بخواند
 کہ پادشاہش سراوی مہدوم و عمارات شاہ نشین خراب
 مہدوم و آین بندہ در رسالہ علمیہ تفصیل اثبات کردہ ام ^{علاوہ}
 بر اجماع و ضرورت و مخصوص مملکت کتاب و سنت کہ نقل آن
 خلاف قضای مقام و اختصار کلام است کہ جوہرہ دین مقدس
 محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ و حقیق آیین اقدس احمدی از آن روی

ابدی و مکرر است که من را در این وقت شبی از روی آرزو
 نسخ آن غیر ممکن است و قدرت تعلق بر محال ننگیرد بلکه بر فرض محال
 و تصور مستح از نفی آن اثباتش و از نسخ ابقا لازم میاید زیرا که
 پنجمی از افعی عقلانی مبعوث باشد و نخواهد شریعتی بیاورد که از
 همین شریعت^{است} میه را این اعلان کند شریعت محمدی از خاتم الشرایع^{است}

گفته با چون تیغ الماس است نیز اگر نداری اسپری افسر کوی

پس از این که بیانی نخواهید لاقول کتاب اتحاد اسلام رجوع
 نمایند که بزبان پارسی نوشته شده و در نهمندی پارسی مکفیت صد
 سال دیگر قیمت و قدر این کتاب شما معلوم شود یازب غایتی
 ده شیخان پارس را که در ایام حیات در سایه قدر دانی دستر^ت

بر بانی آفتابان عظام و موایان کرام دست بر کاسم و طاعت
 نگاشتم در نشر معارف اسلامی و کشف اسرار نوایس و مینه و احکام
 و فاقد الغم با شتم بحمد الله از طرف با شرف وزارت جلیله
 و اوقاف که بحق و الحقیقه و الانصاف در لطف اداره و حسن
 انتخاب در این ملک ممتاز است و از بابت بطبعی و جدیت
 و فعالیت سرفراز و کده صا و فانه داده اند بطبع و نشر اش
 علمیه و افکار ادبیه این بنده جنس راه الله خیرا

سؤال دوم

اگر کسی با الله خود را بشروطه خوابی معروف نموده از تجامعی
 بگوید و بلد نرسد یا کند شرطه مغلوطه ایامت غیور و شرطه

با او چه معالجه نمایند

جواب

باید مشروطه خوانانیکه بی اندازه حرارت دارند تولید مرارت
 و اوقات تلخی ننمایند و مقصود گوینده را استسلام و استقامت نمایند
 اگر قصدش اینست که حکومت استبداد و ترک عدل داد و ستد
 و شیوه متعلقین از مترسکین یا علماء و نویسندگان است بفظه بروایست
 یا آیات استشهاد و تقصایای شعریه شعر استناد نموده شکار
 سلطان ظل الله است و ظل مثل ذی ظل لایسئل عما یفعل و هم سئلون
 چه فرمان یزدان چه شکر ما شاه یعنی که نه در ضمیر شاعر بلکه در
 محفل المشاعر که همان چوب و فلک و کوکب و ملک جمع و بخرج

و بهرچ و مرج اعاده شود و کزورها و دایع آهسته در تحت یک
 اراده غیر منسولی ضایع و مسلوب الحقوق از اعراض اموال
 و انقض بیجا که عاده در محضر حکومت قابله بندگان خدا بزرگوار
 یا بزرگوار بندت جان بدهند و اگر زنده اند همیشه در حیات
 متزلزل در حالت صعب من الموت باشد بدی است دارای
 چنین عقیده از حشرات الارض است تراست زیرا که من حیث
 لایذری بیچاره بر هلاکت تن خویشین عجز و از ظلمت جو
 گرم خرطین المولد من کثافات الطین چنین زندگی کشتی است
 تن در نخواهد داد و همسان قبض و بسطی که در موقع فشردن
 سرخاری از او دیده میشود دلیل این تنفر و تضجر است

اگر مراد گوینده نه بر اصل و اساس مشروطه است که رشته حیات
 طیبه بآن مربوط است بلکه خیر خواهانه میگوید این مشروطه شما
 منقوذه است اصلاح و تصحیح و تکمیل لازم دارد مثل اینکه قاضی
 صحیح القرائه اخبار کند و در فلان مطبعه تازه بطبع رسیده
 چند جا غلط دارد حالا باید احوال داد که بگفت آن عظیم توین میکند
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی بیع مبارکش رسید که
 در سوره توبه آیه کریمه راجعه بر است غلط خوانده شده غلم غمخوار
 تائیس و تعلیم فرمود حالا بمقتدر خواستم عرض کنم اگر گوینده
 بجزار قرینه داخلی و خارجی و شواهد تاریخی و حوادث قریب و دور
 بیست لوقتها کاذبه مدلل کرد و سببل داشت که مقصودش از این

اساس شروط فیت که بر فرار داشته برداشته است که
 بعضی از معترضین از صلابت با رحام نیامده و برخی را باید گفت
 دانستم چنانچه فی بطون آنها کم سکت بهمین قبل از تخلیق کلام
 اما بیان تعداد اصلاحات لازمه و تشریح صفات بلیته و بموجب
 مشروطه حاضره رساله علیحدگی میخواهد که در دست تحریر است
 البته بمعموم انامالی تقدیم دارا میشود اگر چه که پسند افتد و
 قبول پذیرد محض تشریح صدر برادران ایسانی این تشریح و
 تصریح را خالی از اهمیت نمی بینم هر محبوب بالذات بواسطه
 سو استمال مبعوض بالعرض میشود مثلاً کعبه مظلمه و بیت الله
 بدیهی است اول بیت وضع لئاس قبله گاه و قبله گاه جمع

تمام
 در کمال

ابراهیم

اهل عالم و تمام اُمم اگر بخت نماند بود استعمال جمله بخت

اولی کعبه را نباید تخریب کرد و با سنگین در یخچن شهابی استرامی

بکعبه الآمال نخواهد بود نماز معلوم است خیر موضوع است و

بعنوان ریاضت و جمع صورتاً نماز است باطناً شرک خفی ^{صق}

مسجد و ادای وظیفه شکر باری تعالی مدوح و محبوب است

نه مساجد شکر که بعد از شهادت سید مظلومان حضرت ابی عبد الله

ارواح فدا در کوفه ساخته شد محض تذکر و تسکین اقل ^{صق}

اذان گفتن برای نماز از تجید بی نیاز ولی نه برای قطع ^{کن}

موقفه و خطبه امام ابدین سید الساجدین علیه السلام مؤذن

بانگ بینگام برداشت نیکو گفته ام

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| غلط المؤذن في الأذان كأنه | مثل بصافته اطمئنا سكران |
| انه ايسر ما يقول كمرراً | قولاً عليلاً ما له عنون |
| ذا مسجد فيه ضرار محمد | من ذا الأذان تنك الأذان |

سؤال سوم

اگر کسی بگوید و اعلان کند که شراب سکر مباح است تکلیف
مسلمانان با این شخص چیست

جواب

چون گذشته بخاک نشندش صحیح | او چنین گفتی و این نبود مباح
هر سکر مایع با الاصله خواهد از انکوره عمل آید خواه از خرما و وجود
و فلان بمسلمان حرام است بضرورت از دین اجماع شیعی

ای سزا

اشی عشریه از مسلمان اگر چه طایفه از اهل سنت بنید ما را احلال
 میداند ولی مذہب فرقه اشئ عشریه حرمت است قلیل یا کثیر
 در خصوص بنید است که معصوم علیه السلام میفرماید خمر استضعفا
 اناس یعنی هر بنبیدی در حکم خمر انکوری است ولی مردم
 کوچک شمرده اند و از مسلمات اسلامیه است که اگر کسی با عقاید
 بحرام بودن و عزم بر توبه شرب خمر کند فاسق است و در شرع
 تویم و قانون قدیم حدی محدود دارد که آن ضربت تازیانه
 نه شربت و از یازده شارب پنجر را بنا چوبس کرد یعنی خلا
 شرع مطاع است و اگر کسی بکلم شرع چنانکه در کتب فقهیه عباد
 دارد محکوم بکس موقت یا موبد شد جس خود را نمیتواند بخرد و جزا

تقدیر

نقدیه را بدل از حبس کند و اگر کسی مستحلا یعنی حلال بداند و
 شراب خمر کند قتل او بر حاکم عادلی که مجری احکام و حسد و غیر
 نماید متحتم است ولی اینمکه شرعیه لازم است خاطر نشان
 شود و گرنه خواص البسته میدانند و ضابط زبان فصیح بگوید جای
 یاران و عزیزان خالی دیشب شراب مفتی منکفتی رسید که اگر
 قاضی دارالاسلام هم بدتش میرسد آنقدر میخورد که بعد از آن
 شود بلافاصله بگوید شوخی کردم یا مریض بودم بعتانون در
 حدود که ما خود از حدیث معروف است ادروا الحد و با
 نباید تعرض او شد زیرا که مطلقین بر اسرار و دقائق احکام
 شرعیه تصدیق خواهند کرد که در حقوق الهیه بنسای قوانین این

برهوت و مسامحه است و در حقوق الناس بر سختی و مضایقه
 حدیث معروف است که فرمود ان الله حکم فی دناکم بغیر ما
 فی اموالکم مثلاً اگر کسی در محضر حاکم شرع مطاع یک دفعه اسرار
 که شیطان زاکول زد و نفس اماره فریب داد از حجره طلاق
 تا جر صدق رکشودم صد تومان بودم و ساکت شود دیگر چیزی
 نکوید حاکم شرع مقدس حکم میفرماید که صد تومان از او بگیرند
 بصاحب مال بدبند آماجش را نمی برد و بعد از گرفتن مبلغ
 معلوم را می شود در اینجا پاره انگشت علیمه است که بکار عوام
 می خورد گویم اندر محبص روحانیان ولی باید طعنت باشد
 برادران من اگر مشاهده کنید که یکی جهلاً یا تجاهلاً فریاد
 میکند

و اشرفیاء و افضیحاه خواجه حافظ یا سلمان و اعظ بعصیت کرد

آن یک علی در طلاء عام باو از بندگفته

دوش زخم بدر میسکده خواب | خرقه تر دامن سجاده شراب آلود

و دیگر می در شب تا سوغار زنده و همهمه دارد

دل دگر دوش خورده است که محمود | یا کله دان دیده است که من پرشوم

حالا از شمای پرشم اگر عوام باشید و ندانید و اسئلوا ابل انک

ان کنتم لا تعلمون آیا رواست و حکم خداست مرده حافظ را

گور و اعطار از زنده بگور و اسلام علی اهل لقب شور حرف خاقانی

نشوید لا اقل سخن قانی را استماع و خرق این اجتماع کنید

شعر باو نیست عده از عیدم | که حدیث می و مشوق در شعرا

ش

کعب بن زبیر در حضور حضرت ختمی مرتبت در مسجد قصیده معروفه
 بانته سعاد تنبیه و تغزل میکند و حدیث می و مشو و بیاس
 میآورد و در سجده ذات الهی صفات خواند با اینکه مدرا لم
 بود مورد رحمت و مستحق خلعت تن پوش و با اصحاب
 عهد و شش کردید مرتجلانه و مستجلانه میگویم ^{قطعه}

بود شاعری لقمه بس برکت

بخوان قصه کعب ممدوم

بلخ نبی گفت بانته سعاد

بین قوت دست مرد سخن

نه هر خورد این طعمه را خورده است

بجالی که از بیم پر مرده است

که ایا کن هر دل مرده است

زدوشش نبی برده را برده است

و بهمن ملاحظه است که بعضی از مدققین را باب عربیت و اصحاب عربیت

نوشته اند که خوب بود بلکه انب و صوب که این قصیده را
 برده بنامند و قصیده معروفه این تذکره جیران بذی سلم بر
 نامیده شود بمناسبت کرامت و استشفای از این قصیده ^{ظهور}
 از برکات باطن فیض موطن مدوح معظم در آن قصیده ^{صلی}
 علیه و آله اگر اهل علم و ادب شرح آن قصیده را امر ^{و مطابقت}
 نمایند این تمییز را البته تصویب خواهند کرد

سؤال چهارم

از مسکلهای سیاسی که بعد از تحویل سلطنت استبدادی ^{مسترد}
 و بایزیدن مجلس مقدس شورای ملی ایران کدام یک از
 مسکلهای اسلام و انب میدانند

جواب

چون جوابی که باید نویسم شاید بخمال برخی از خوانندگان
 خطور کند که از نشأت حالت حاضر است و بقول
 بنت الساعه است و سابقه صادق ندارد و لذت مدته
 نجیب غمخور جور را با کمال توقیر خطاب کرده میگویم گریه است
 میشود از بنده این حدیث آقایان پهلوانان میدان سب است
 و شیران بشیه شجاعت که با نیروی دست پردلی تاج کاوس
 ربودید و برگر گنجینه و سنزدید از اداره مباشرت مجلس
 صورت نطق این پر مغز تس نخواهید در موقعی که تخم نفاق
 و اختلاف در این مملکت بدست ابی لیب فتنه طلب کاشیده

بر که بر ملت پسند و کین تبتیا | بر که احب الوطن ايمان و دین روحی فد

قریب با این مضمون نطق علمی رسمی دادم و کضم بنده بیان نظری
نه سطحی تمام سلکهای سیاسی را تقدیس میکنم چرا که با اختلاف

و مقاصد مختلفه که در مشی سیاسی و اقتصادی دولت که در

سیاسیون دیده میشود مستند خطوط بسیاری است که از محیط

دایره روبرو گزاشیده شود لا بد این خطوط متعدده در

واحد تلافی خواهند کرد

نیست در دایره کفیفه خلاف از که ^{ببین} که من نیستند حیرن و چراغی ^{ببینم}

چرا که بخرت عالی و ترقی ملت و حفظ استقلال دولت و ^{مهد}

اسباب صلاح و فلاح امت مقصودی ندارند نیکو کشفه

در وصل تو عقل و عشق دووا | آن بسلامت رسید این بسلامت

بنای علیّه بیوانم گفت با همه سلکها لا بقارنه ستم و صاحب مسلکی تمام

لابیابینه ستم و اینکه در حزب اعتدال خود را مستر فی ستم بر

اینست اساس دینت مقدسه باز توسط و اعتدال است که

جعلناکم امته وسطا و بنای مکارم اخلاق سلامتی و آینه بر

و توسطین طرفی الافراط و التفريط مثل شجاعت وجود است

متوسطه است از تور و جن و تبذیر و بخل و گرنه بنده اشخاص

که اعتدالی بودند میدیم در وقت نطقهای آتیش نادین

خارج مرکز اعتدال تکاپوی انقلاب دارند و هیاهوی ^{ضرب}

و از حزب محترم دیگر است بعضی را ملاحظه میکردم که نزدیک ^{نقطه}

اعتدال حقیقی اصغری من الشراب لفظی لایق با رعایت تمام

خلایق میدهند اید و ارم مؤلف لقلوب و ترکیب دهند بین

عناصر مختلفه لطف مزاجی و حسن اثر مزاجی بمجموع عناصر مختلفه بدیه

و چهار حزب را یک جزو فرماید تا آنکه و اعظموا بحبل الله را به

پروی نمایند و کما حلقه لطف زنده وید و احده با یکدیگر است

قصه کوتاه کن که رفتم در حجاب

سؤال پنجم

خون بدن مبارک امام چه حکمی دارد چون سخنها می مختلف و

عقاید متعدده در این مسئله شنیده شده است

جواب

این مسئله را از آن پرس که انگشماش در خون است بعد از
 خون پاک معصوم مظلومی را دستگیر ما محل ابدان شود و این مقوله
 مسائل را از آن معصومین علیهم السلام پرسیده اند و جواب از آنجا
 کرامت امامت که هیچ سائل را رد نمیسازد ماند صادر و در
 مجلسی علیه الرحمه و سایر مؤلفات معتبره در بیان خصایص و امتیازات
 جمانه آن بزرگواران موضوع از این سؤالات و موضوعات دیگر
 که باید سپرده فکر آید و موقوع ذکر آن شاید ماکل ما یعلم تقابل
 داده شده است بخوانید تا بدانید که این ذوات ملکوتی صفات
 در جنبه بشریت و ما به الا شتر اک انما بشر شکم ما به الا شترانما
 دارند ما علی بشر کیف بشر در قصیده ذریعه تو سل الی خاتم
 سئل

عرض و تقدیم کرده ام

| | |
|------------------------|--------------------------|
| بشر و لکن فیہ معنی آبق | فالعود لیس کسائر الامعوا |
|------------------------|--------------------------|

پیرا سال در حلب بودم شاعری در روز عاشورا رسید
 در حلب و آن شور و غوغا را بدیدم زیارت شهید اسرار
 بیاقوتة حمراء شرف شدم در خارج شهر سجده خلی عالی و خوش
 منظر است که در محراب آن پرده قیمتی آویخته اند در پس پرده
 احترام در خور آن مقام سنگ سفیدی گویا لبین خالص منجم شده است
 و اثرات قطرات خون در نقاط متدوده سطح آن سنگ سپید
 آشکار و پدید است که موافق تقریر متولیان در آن مکان فیض کلین
 بمنک عرش برین جمله رؤس مقدسه شهدای گریه بار

سراسر از گنده اسلام را بر روی سنگ نهاده اند خداوند بقدر
 کاملش سنگ سفید را بخون نارالله رنگ ثانی فرموده که با
 خواهد بود و من آن من الله صبغة برای بنده شرمزده سرافکنده
 بیض الله وجه یوم تقصیر و تود و جوه در وقتیکه برای ابلت و
 زیارت میخواندم خوش حالتی دست داد و این رباعی را
 کفتم و در آن مقام محترم تعلیق کردم دمی پیش و انابه از عالمی
 و همین دم است

| | |
|--|---|
| یا قوتی حمرا بدم نارالله این سنگ ز خون پال کلوتی | میش از حبر الاسود در ربه و و آن سنگ دست صبا کشید |
| پس اگر از خون آن جسد پاک تابناک صورت معانی الملک و الملکوت | |

استعلام رود جبارت و جرات بر عرض جواب ندارم جز آنکه
 بگویم ما عظم مسکن و لی اگر از دماء سائله سایر شهدا بعد
 سائل باشید و بجواب صواب مائل از ناحیه مقدسه تلاوت
 زیارتی میکنم و سلام علی الدماء سائلات و سلام خدائی و
 کبریائی متوجه نمیشود مگر بر مطهرات و مطیبات
 اگر خون لم بوی مشک یا عجب مدر که همدردانانم

سؤال ششم

اگر کونینده نسبت بکیعالم اعلم و مشهور عالم که مربع تقلید هزار
 مسلمان بلکه ملاذ مسلمین فیه ناجیه است تو همین و تحظه کند اگر چه
 ضمن استشهادهای ثعربی یا آیه کریمه حال آن ناطق و تکلیف مسلمین

پسیت جواب مفضلاً مرقوم دارید

جواب

اوقات شریفه که در ناحیه مقدسه سرمن ای در حوزه مبارکه

اسنادنا الاعظم الاعلم حجة الاسلام مستم مرحوم مغفور آقای سیرازی

تیرازی قدس الله نفسه وطیب الله ربه شرف استغفاره و استغفاره

حاضر بودم از جمله تحریرات علمیه رساله است که در اجتهاد و تصدیق

نوشته ام و بدولت قبول و قبول آن بزرگوار مغفرت نشاء

پیرایه افتخار یافت نشاء الله تعالی بزبان پارسی ساده بی تکلف

ترجمه کرده برای اینکه حقوق مجتهدین و حدود مقلدین کا

معلوم شود عجاظه عرض میکنم اگر چه متحدین دستنرا کنندگان

را گفته است گویند که من بدان پی ارتجاع و گفته استم و هم
 حرف قدیم را تجدید و تقدیس میکنم اگر شخص مکلف عالم
 خستیار بقصد توهمین نوع طلب علوم شرعی بگوید کلمه بسیر یا
 تعبیر یک دیگر محققا کافراست حالا کفر و ارتداد اقسام
 و احکام دارد فطری باشد یا ملی زن باشد یا مرد مطالب درسیه
 و از موضوع ابن سؤال خارج توضیح آنکه در صورتیکه معلوم
 باقتدار و ظاهر گویند که مقصودش توهمین و بی اعتنائی شرع
 مقدس احکام دنییه است بمقابله و معاندت شخصیه بایک طالب
 علمی یا صاحب علمی بظن محدود بلکه اگر کسی بایک خلیفه حقیقی
 مثل یزید علیه من العذاب نزدیک باو لیدر پیید دشمن بدارد و لعن کند

نه از این بابست که غاصب خلافت است و ظالم و جار بلکه از این
 برهنگذر که چهره این سلام را صورت ترویج کرد و فتوحات اسلامی
 بدست او صورت پذیرفت البته کافر خواهد بود اما اگر مجتهدی
 مجتهد مخصوصی ایاگان ام میت استحظ کند در یک مسئله معنی و حکمی
 معین برای اینکه رأی واجبست و خود را پیروی کند خودش
 تقلیدش اصلاً و ابداً عیبی و نقیصی نخواهد داشت و شاید بایسته
 خواهد بود شاید مثلاً شب علیهم السلام بآیه الله علامه رفیع الله قزوینی
 اعلامه در مسئله اعتراضی کند که اینوجه جمع یا ترجیح منزهان
 و ترجیح مایضک التکلی یعنی زن چپه مرده را بخدمت
 و از این مقوله تعبیر است که دعا به دعا به نماید بسیار در آنست

در نظر دارم استاد الاساتید شیخ فقهار و المجهدين شيخنا

الافقه الاتقى شيخ الانصاري روح الله ورحمة ذرا دستوحه

کتاب مکاسب در رد بعضی از مجتهدین که غناء و سخن اهل فحور

در تعزیه در شای حضرت سید الشهدا اردو اخبار از اری ترتبه فدا

جائز میدانند نظر بانکه میانه حرمت غناء و عموم من کبی عموم

خصوص من وجه است شیخ الاساتید فجل الفحول اصل الاصول

طاب ثراه میفرماید حرام مقدمه مستحبی نخواهد بود و گرنه شود

گفت و نباید گفت دلیل حرمت لو اطمه و عموم استجاب و خا

سرور در قلب برادر و بی عام خاص من وجه است لطیفه

یک ماده اجتماع و دو ماده افتراق دارد بلکه اگر یک عامی

قیمه

نمید و قطع کرد که مجتهد و مقلد او در یک حکمی بخصوص خطا
 کرده یا کتاب غلط بوده یا ذمه اول و نیسانی نسبت که قوی
 ناصح داد بر آن عامی بخت بسط حرام است تقلید آن مجتهد
 فقط در همان مسئله خاصه واجب است بجهت دیگر رجوع نماید
 در همان مسئله با رعایت آن علم فالاعلم اینها همه در احکام است
 که البته آقایان و برادران من کراراً از علمای اعلام و مراجع
 اهل اسلام شنیده اند که مذمت شیعه جعفریه اثنی عشریه تصویب
 نیست بلکه تحفه است و حکم الله و احد است نه بعد از او
 مجتهدین اینست که میفرمایند **للمصیب ایران** و **للمخطی ارجاء**
 اما در تشخیص موضوعات صرفاً خارجیه بود من الوجوه رای مجتهد

یا قول فقیمی واجب الاطاعه و لازم الاجراست و بعنوان
 تبعه و تقلد حجت ندارد بلکه کما حد من الناس چنانکه اگر از مجتهدی
 پرسید که حکم شرب خمر و ظل را بیان فرمائید خواهد فرمود
 یسئلونک عن الخمر شریش حرام است در جس است من عمل ^{سقط}
 اما سرکه خوردنش استجاب دارد و شراب و محبوب تمام
 بسیار و اولیا بوده است آنوقت دو شیء محوی برد و ما
 بمحض آقایی شرعاً ارتقا قدم کنید که تشخیص بدهید که ام سرکه است
 و که ام شراب فقیمی که اوصاف ثمره خمر را یعنی رنگ و
 و طعمش را با بصره و شانه و ذائقه ندیده و نچشیده و نچشیده
 و در تشخیص موضوعات حکمت تمایزه ندارد مکن است شراباً

سر که ندارد بر مقتدا می روایت که بگوید محمد حنین
 فرموده و از تکاب بسیره موبقه نماید مثل دیگر مجتهدی ^{معتظم گوید}
 سلطنت متبده خوبست و فقهی مسلم بگوید مقننه بهتر است
 عالمی اعلم بگوید مشروطه نیکو و اعلی است و از هر مقوله ^{سلطنتی}
 اشئی اعلی این نه نفر هم مثل سایر مردم عقلای مملکت و
 گذاران ملت با قضای مصلحت وقت و ملاحظه آداب ^{نی}
 و اخلاق ملی در حایت سایر و ابط و شرط لازمته ^{لبسته} الرعايه
 تربیتی که اقرب بصلاح است و فلاح هیات باشد اختیار
 خواهند کرد کار ملک است آنکه تدبیر و تحمل بایش ^{نحوه}
 در تائیس شروط ایران علمای اعلام و حجج اسلام ^{سبک} ختلاف

داشتند حضرت آقایان آیه الله طهرانی و خراسانی و مازندران

طالب الله تراهم و جعل الجنة مورا هم عقیده شان آن بود که همه ^{ند}

جامعاتی دیگر از اکابر مجتهدین مثل حجة الاسلام آقای حاجی سید ^{کاظم}

یزدی دست بر کتفه و من تبعه من الاعلام برخلاف رای ^{دند}

چنانکه سال گذشته که نجف اشرف روحی فدا

جبهه سالی رقیقت و عبودیت شدم خوب عرض و تقدیم کرده ام

نخطف لها ظرین برق سنما

قبله الکبیر یا رخ ضیا

مغرباً رفعتا قدیم بانا

قبته دونها الحوادث تجری

لیتها فی الفلوات کانت حسبنا

ان دریه الکوالمب تهوی

حضرت آقای حاجی سید کاظم مد ظله العالی برای حفظ مزاج کوفه

بودند مخصوصاً اظهار لطف و اجتناب فرمودند بعد از تقدیر استاد

فرمود اگر چه در موعظه که همه علماء و آقایان حضور داشتند

نداشتم ولی صورت نقلی را شنیدم و پسندیدم و فکرم آنست

پرستش فرمودند جوابها عرض کردم از جمله فرمودند من بر شما

آقای خراسانی گرامیتر و پیغام کردم که مدخله ما دارد

اموری که اصول و مبانی از فرسایدیم خوش بخت

ظرفش نگذارند شاید آنچه شد همیشه در جواب این سوال

گفتی بالقیه کافی میدنم ولی چون در طی سؤالی درج بود که با

شعری یا آیه کریمه و از سراسر مجموع یک آقای محرمی عمده

کرده و اخوی را خیال برداشته و از مخضر و پای منبر گویند که

البته مصوم از خطانیت ولی غالباً حریفی بسنجیده میگوید
 خشمگین برخاسته از دهنش مغاضباً و بنده این امر عرض
 و اعتراض را تقدیس میکنم زیرا که امام علیه السلام منبراً
 اگر حضرت موسی بنجابت خضر علیهما السلام را لم نیکفت خلافت
 و ظیفه متدلس خود کرده بود لکن وجهه موسی را ندانم
 کل آناس مشربم بلکه خضر عذر موسی را قبل از ایراد پذیرفت
 و با او گفت و کیف تصبر علی ما لم تحط به خیراً

| | |
|---|--------------------------|
| خضر اگر در جنبه کشتی را | صد درستی در سکت خضر نیست |
| بدی است تفنن در وعظ و نطق از رشته برشته دیگر البته جمله ناتمام میکند و جادو دارد که برای اهل علم و ارباب معرفت بوم | |

تقاضای بود ای مجلسیان راه خرابات کدام است و علمیا
 الا العالمون اما استشهدوا بشعار همیتی ندارد در شرح و
 در فن او اما استشهدوا مستند آیات کریمه قرآنیه بدانید
 که دو قسم است یکی آنکه شخصی در مسائل اصولیه یا احکام فریضه
 و عوانی بکند و فتوای میدهد برای طرف مقابل شاهی از کتاب
 دست باید اقامه کند در اینصورت باید آنکه آیه را بخواند تفسیر و
 تاویل و شأن و نزول آنرا بداند و تلفظ باشد شاید حکم آی
 منوح است و قرآنش بقاشده و بگذر ایضاً معنی مسامحه بردارند
 و باقرآن که کلمه فصل است نه کلام هرگز شوخی نمیتوان کرد چنانکه
 هر کس در چهار اهل عصمت استتبعی کرده و متقی بوده میدانند که از نام

علیه السلام گاهی سوآلی میکردند و جوابی میشنیدند سال برآ
 اینکه مد رک حکم امام صادق و کلام امام ناطق را بدارند پریش
 میکرد این بدان کتاب الله پس مفسر مودند قوله تعالی
 و سیر مود عندنا علم تهران و انما یکم تهران من خطب
 یا سیر مود ما اجملک بلان توکک قسم دیگر این است که
 لطف استیاس و حسن استیاس بناستی علی و اعلی یا خفی و خفی
 در طی مکاتبه یا موعظه یا چاره و نامه آیه درج میشود فقط مانند
 کالاسه همان وجه شبه و مناسبت طرف ملاحظه کونیده و کون
 در کتب و نشات ترسلین غالباً این مقوله استشهاد بایات
 گرفته میشود مثلاً فلان تاریخ نویسنه نادر و نشی قادر میسوی

از طرف کامل الشرف بمحضرت بهایونی بنامه ممالک محمد ص
 هزالت فی ظل ظل الله بالانمان الایمان بانوسه عشرت شارت
 آمد حکم بشارت آمد بسم الله الرحمن الرحیم الم غلبت لروم
 درت با وقت نظر وقت فکر اندیشه کنید این آیه کریمه تا
 قدر اعلان فتح و اخبار غلبه شکری است بر کشوری ولی
 بملاحظه ذیل آیه کریمه دشمن من بعد غلبتم سفلیون قال
 بد است و نظیر و مایه بخش و قدر ولی مقصود است شهد
 نظر از ذیل آیه بوده است مسامحه فی الاقتباس چنانکه در
 حضرت سید الساجدین علیه السلام پیش فرمود خدا پدر تر بر
 شاعر بود تو هم اگر از شعر گفتن بجزه داری مرد و اول سینه را

از گشته شدن پدرم خبر دار کن و البته در موقعی که آن سخن را
 برای شهدای کربلا ناعی اول مصرعی که گفته این است
 و عظم اجزه یا اهل یرب لا مقام لکم کما وصلوا
 اعتراض ننواند بود که بابشان در زولیه این ندا و صد
 قول منافقین بدین طریقه است و این نوع اقتباس را ^{تقلید} _خ ^{تقلید} _خ
 میماند مثلا حضرت امیرالمؤمنین ارو خداوند از اب مجتبه
 خطبه شقیقه مثل قبول اعشى منفسر باید برای تفاوت و ^{تفاوت} _{تفاوت}

شان مایومی علی کورنا و یوم حیان اخی جابر معاذ ^{همه}

نیست و تصور باطلی کرد که قائل این شعر بقلاشی و عیاشی

و معاقره شبانه با خنک و چخانه و قتی تبرت گذرانیده

شعر خودش افسوس ایام فسق و فجور دارد حضرت چو شعر
 چنین فاسق فاجر استشهد کند مگر شعر قحط بود اگر سو تعبیر نمید
 ممکن بود گفته شود مقوله دومین از استشهد و استیناس آیات
 کریمه بلا حظه و نظری مانند مثل با شعار است که صدر روز
 و خصوصیت مورد ابد اطلو طانیت ظاهرا همین قدر که عرض
 کردم برای کسانی که هوش کافی و موثکافی داشته باشند
 کفایت کند پس اگر شخصی متوسط الحال از عوام و مقصدین
 نه یکسکه سالهاست بدست ناید یا به تسدید یا قبه در بقعه دولت
 تقلید از کردن بیرون نموده بجهت و مقلد خود مشافهت بگوید
 نه در غیاب که آقای مطاع لازم استماع در حضورت فاش

میگویم ز غیبت میکنم آنشی که در محضر بنده دعوت عمومی بود

آقایان و خوبان بدل بتدویم و حفظ رسوم کردند و تشریف آوردند

بجده المکنه کلهم اجمعون شاعر اشرف و رود ازرانی نیا

از استشهدا و باین آیه کریمه میتوان ایراد کرد که مشهد خود را

همدوش آدم صفی الله میدانند و بجز بانه دعوی پیبری دادند

دیگر آنکه حاضر در محضر خود را آنکه خوانده یعنی همانطور که ملا

معصومند آنان بسم دارای مقام عصمت هستند و این هر دو

کفر است ایراد سیم آنکه بعالمی بزرگ اسائه ادب کرده

| | |
|-----------------------|----------------------------|
| بزرگش خوانند اهل حسرت | که نام بزرگان بر نشستی برد |
|-----------------------|----------------------------|

مگر کسی که بزرگتر از او باشد باید عوام مثل خواص بدانند

که مناقشه در استشهادات مثل مناقشات در مهال است ^{مجتب} بجای است
 نه مکافحه فرض کنیم جماعتی از سلیمان و محترمین میخواهند سوار در ^{شکله}
 شوند جوانی به سپهر محترمی بگوید من بکدام در سکه سوار شوم آن شیخ
 کبیر لطف صغیر بگوید باینی ارکب معنا حالا از اینکلمه فعل مبار ^{قلوا}
 بار کن که جمعی از محترمین بوسنین را نسبت کفر داده و حال
 اگر ذیل آیه را رسم بخواند ولا تکن مع الکافرین با رسم روز
 اعراض و اعتراض نبود علم الله که ارا به بنده و مال

از بنده بفرمایشهای استادنا ^{عظیم} اعراض و تنفید متوجه
 میشود که کابری در ضمن گفتگوی علمی تغیر و تفسیر مفسر بود و کمال
 تندید و تشدید مقابله بجواب مینمود بعد از طول مباحثات ^{خند}

روزه مذاکرات یکی از علامه خود میفرمود حق با شما بود
همانطور بود که شما استنباط کرده اید این است معنی خلق عظیم
انفی کریم این سوآل را خاتمه میدهم باینه کریمه ذلک

تاویل عالم تطیع علیه صبرا

سوآل مهمم

اگر عالمی بخوید که من اعلم و فضل از فرمان عالم معلوم زنده باشد
نظر فایده حرم و شاید باندازه طرف استمداد و عقدا اهل علم است
که این قول ثقیل بر بعضی بلکه غالبی گران آید آیا گوینده کنایه کرده است
و مستوجب عقوبتی و از خود صعوبتی خواهد بود

جواب

در صورتیکه فحشدهی خود را علم از محشدهی بداند و از مقام
 علمی خود تحدیثاً لفظی و تشبیهاً لایمیه بدون نصیحت و خود ستایی
 و با طرف مقابل ابعده تو بین و بدنامی چنین اطمیناری کند یا
 راجح خواهد بود و گوینده مشفق و ناصح چنانکه بنده از حضرت
 که در بی مرتبت مرحوم فاضل در بندی قدس سمره شنیدم که
 میفرمود مرحوم شیخ انصاری طالب ثراه باید حصول فقره پرا
 من تحصیل و تکمیل میکرد و کرا ارا وقتیکه صحبت از جواهر الکلام
 میرفت میفرمود که در خسرانه ما از این مقوله جواهر بسیار و بسیار
 نهایت بعضی قبول میکردند و برخی رد و جمعی اسم بقول شیخ
 اول فی مثل ذر فی بقعة الامکان مالم یدیده قائم البرهان

احتمال میکند از آنکه پس العلم بجزایر تعلیم و تعلم بل موزون
 یقذف الله فی قلب من یشاء من عباده

| | |
|------------------------|--------------------------|
| گر رسد جذب خدا ما معین | چاه ناکنده بجوشد از زمین |
|------------------------|--------------------------|

تصور فرماید هیچ سلمان شرح جامی خوانده بود علم الاول
 والآخر و وصل الی الباطن من الظاهر

(سوال)

اگر کسی تخفیف مخصوص شخص معین از علما و مجتهدین را اسم برد و تجید
 و تایید کند باین مضمون که من اورا علم مجتهدین میدانم و اگر کسی
 باین دعوائی داشته باشد و کار برافه و محاکمه شد فقط بجناب
 برای قضا با کمال رضا حاضر میوم آیا این جمله مایه توهمین است

علمه و اساس ادب بسیار مجتهدین ساکنین در بلد نخواهد بود و
با کسی که تو بهین باطل علم کند چه معامله باید کرد

(جواب)

اگر گوینده مسلمان باشد نظیر دستور العمل الهی و تعلیمات رسالت بنا
باید قول و فعل او را عمل بر صحت کرد و از آنمی که نتیجه سوره فطنت
ترسید و اگر شبهه باشد باید از خودش پرسید کذب
و بصرک عن اخیک چرا که ممکن است گوینده مفضل با آن عالم
مفضل سوابق ارتباط و اختلاط داشته باشد و سالها در
مدرس و بحث شمس علی نموده و مصنفات فقهیه و اصولیه او را ^{مطالع}
در اجسره کرده اگر گوینده خودش قوه تمیز داشته از آن ^{بت}

شینده اطمینان کامل دارد که او مجتهد و اهل حکومت
 شرعیه و فصل خصومت است اثبات شیئی نفی ما عدا منسکند
 و عدم الوجودان دلیل عدم الوجود نمیشود چه ممکنست اکل و اعلی
 شهر باشد بلغ العلی بکماله اللهم اسئلك بحق محمد و آله ان
 تحفظنا من عین الکمال و تبلغنا الی عین الکمال و کونیده ^{مفضل}
 آن اکل را هیچ مباشرت علمی بر نخورده یا بر خورده و سرخو^{ده}
 و سلیقه اجتهاد و طریقه انباط او را مستقیم ندیده و کذک ^{جمله}
 دارد که در زوایای خمول و خسوس و علما و حکمای بی نام و نشان
 بیار باشند که اگر بطای گوشه نشینان بگذرد که از کج خلوت
 در آیند و عرض اندام نمایند معلوم خواهد شد هر یک کز مخفی بود

و در زیر خاک خرابه خسته اند و امروز صحبت ان اعرف گفته اند

| | |
|----------------------------------|-------------------------------------|
| تو ای که تسیان ^ف اشتر | بازان بز فلک ز ^ف زر |
| که در صحبت ان ^ف اعرف | عیان کینستر نهان ^ف مینعی |

و این تصور عامیانه را از منستر خود خارج کنید که انکار جهانب
 عالمی تا چه رسد تفضل مجتهدی بر علمای دیگر نه کبیره است ^{صنعه}
 و نه ترک او کی شاهد این بدعا آنکه بنده در اول شرفیابی ^{مخضر}
 مقدس استادنا الاعظم الا علم طاب ثراه در ^{تصدیق} جمیع مقصد
 سامر با حضور همه تلامذه بعد از تفقد و اظهار محبت فرمود
 در این مدت که در نجف شرف مشرف بودید و در کربلای ^{معلی}
 شنیده ام بدر سن آقایان و اساتید حاضر میشدید چگونه ^{دیدید}

عرض کردم علمای اعلام که نجوم سپهرها را نیز بسته با هم مقدمات
 اهدا یا دلی بنده سیرا برهسی می کردم از ابتدای حضور در
 افایان عظام فلما جن علیه السلسل بر کو کبی طلوع کرد و پیش بر
 بتعلم شروع کردم مذاکره بی کثمت و اورا استاد و مربی تا ایستاد
 و جهت وجهی بوجه مبارکه حضرت عالی توجه شده از همه با
 آیدیم و با تو نشستم برای اعتکاف این حضرت و التزام بمجلس
 افادت عنایت را آنچه دارم با کمال کثاده روئی و اظهار
 فرمودند پس پسرا مجرد آمده اید عرض کردم خواستم با
 اذن و اجازت حضرت عالی ابلت را بنحوا هم فرمودند جلا
 بنحوا هم فرموده اطاعت کردم بجد الله تعالی در سایه توفیق و

و تا سید مرتضی بسپارد و جن تو به حسن یگانه استاد در اندک زمان
مغوظ استدای آن حوزه مقتدره شدم

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| سیر عارف هر دی تا تحت شاه | سیر زاهد سبزه می کوزه را |
|---------------------------|--------------------------|

بهر حال اگر در زمان شاه سلطان حسین صفوی عقیده فلا

صفهائی این بود که آقای امام جمعه از میر عماد و درویش عبدالمجید

خط شعلیق و شکسته رهبر نویسد حالا موقع ظهور عقاید معتدله

| | |
|-----------------------|----------------------|
| مردم اندر حضرت فهم در | یکه من بکشم بقدر فهم |
|-----------------------|----------------------|

(سوال)

اگر محمدی نافرمانی حکم کسی را تخفیر نماید و مردم بدانند که اس

این تخفیر مبنی بر شبهه کارها و اغراض شخصی است و عقیده و

اجرا و تکلیف عوام الناس بچاره چه خواهد بود مفصلاً مرقوم داریم

(جواب)

اینکه طویل الدلیل است بیان تمام ثبوت و احکام آن رساله موسوم
 علیحدّه میخواهد یا چند روز نطق درسی مثل اینکه انکار ضروری درین
 مذہب که موجب کفر و ارتداد است باید معلوم کرد ضروری در
 کفرتها یا کفر هم باید ضروری بداند نتیجتاً بآنکه غناد او احکام
 انکار کند یا طور می مسلم اهل اسلام شود که منکر تواند اظهار حمل
 یا تصحیح انکار کند مثلاً گوید نماز و روزه اصل واجب نیست
 حاصل اینکه تکفیر کار بسیار مشکل خطرناکی است ملاحظه فرمائید ما
 علم الهدی سیدنا المر قاضی رضی الله عنه وارضاه طاب ثوابه

با آن مقامات علیه بصفات کلامیه و فقیه میفرماید که حضرت جواد
 علیه السلام از مدینه بطوس نیامده اند برای تجنیز و تکفین حضرت
 رضا علیه السلام و پاره استنادهای حیرت انگیز با شایسته دعوی
 خود میفرماید که اگر زمین بن مدینه و بطوس بهم نوردیده شود باید
 شهر خراب شود و قیامت عظمی بر پا گردد و نشده است یا خدا
 بقدرت کامله امام علیه السلام را در مدینه اعدام کند و در طوس
 اعاده الی آخر ما قال رحمه الله علیه سید خرابی علیه الرحمه
 متعرضانه میگوید مگر سید علم الهدی قرآن را مستند کردند
 قصه احضار تخت بلقیس که عفریت من الجحیم بدت قیامت تمام
 رسمی سلطنت سلیمانی و عده داد و در عده گرفت و الهی عند

علم من الكتاب بطرقة العیسی حاضر کرد و عالم مخیر و دیگر از طرف
 سید علم الهندی دفاع میکنند و توضیح میدهند که سیدمقتضی علم الهندی
 از حدیث الامام لا یغفلہ ولا یغفل علیہ الا الامام حسین فهمیده که
 تغفل و تجمیر و نماز امام حق امامی است که جانشین مخصوص منصوب
 اوست مثل الاولی میراثه اولی باحکامه که در امام اموات در
 کتب فقیهیه مضمون است بلسان علمی لا یغفلہ انشاء است نه خبا
 چنانکه آیه کریمه لایسته الا المطهرون و ذلک لکتاب لاریب فیہ
 یعنی نباید دست ناپاک بکلمات قرآنیه برد و نباید کسی شک و
 درین در این کتاب منزله از عیب داشته باشد و گرنه بقرا
 دستهای ناپاک رسیده و میرسد و مرتابین بسیار بودند و مستند

و حال آنکه فعلاً میتوان گفت شاید بد رجحان ضرورت رسیده است

نظر بنیات قریب بتواتر که اگر در مشرق عالم امامی ارتحال

نماید و امامی دیگر که جانشین اوست در مغرب باشد خداوند

عالم حلت قدرت و نفذت اراده و مشیت تهیل خواهد فرمود

که امام حاضر بیاید و آن امام را غسل بدهد و نماز بر او گذارد

مسموعات و معلومات همه را عاده نمیکند و طول نمیدهم ^{مقصود}

اینست که هیچکس جرئت و جسارت نکرده که نسبت بسید مرتضی ^{تصنی}

قدس سره اسائه ادبی کند یا نسبتی ناشایسته دهد گمراشته

بگوید خطا کرده است و البته سید علم الهدی دعوی عصمت

از خطا نکرده است و خود را حسن معصومین من الزلال معرفی

نموده و همه جا به پناه الامام عظمی رتی رفته و اصحاب هم
 فهم را از خدا خواسته شکر الله تعالی فی تائید الاسلام و
 اشاعت الاحکام بدیسی است از سلسله انبیاء سلف گذشته
 عدد امام دوازده است و شماره معصوم چهارده از شیخ
 انصاری استاد الاstad قدس الله روحه اشرف سید
 از ملا و مجتهد مسلم الاجتهاد اشتباه خیلی بین و خطای بسی ^{شکاک}
 سر میزند فسر مودذلی بعد فسر مودذولی اگر مطالب باشد ^{بمخص}
 اینکه اگر کسی اور تشبیه کند اگر چه منتهی عامی باشد ^{مستنبط} خور استنبه
 و اظهار استمان اهل علم را در آن سیکونه موارد البته بسیار ^{است} شنیده
 چنانکه یکی از اجله علمای سلف کتاب حج تدریس مکرر و عبات

معروفه فها که از لجه متن احسبار ما خود است و مستحب

لذات الجده جده بر وزن عده که بکسر جیم و تخفیف ال است

بفتح جیم و تشدید ال خوانده و تصور فرموده بود بر ای

ساکین شهر جده استجمالی مخصوص و مخصوص دارد که هر سال

باید حج بگذارند و مدتی این مسئله را ندانند اگر میگرد که اگر بواسطه

نزدیک بودن شهر جده است شهر طائف خیلی از او نزدیکتر

بلکه معظمه و اقرب المواقیت است بعد اللتیا و التی نه اینکه

تصور رود و فیتی کهن عامه و تنک دست مثل بنده بلکه

آخوند بندی پست در پایان مذاکرات از پائین در

بحضرت مدرس عرض کرد آقا شاید جده باشد نه جده

استاد با انصاف فرمودند خدایت کند و فقاک الله چه از در
 نکستی تا ما از رحمت بیجا صل آسوده شویم این بود بیان احوال و
 اخلاق مجتهدی که راستی راستی استحقاق مد اخله در معقولاً
 داشته باشد و گرنه یک عامی خاسر و جاهل قاصر مثل کلب
 غیر معلم بر عالمی یا بر مسلمی مسلم کند و نسبت کفر و تمیت از در
 بدید اصلاً قابل اعتنائیت کففته غنیز او شرطه مغز و آیه
 بر عوام عوام هم نمیطلب معلوم است تا چه رسد بخواص خوا
 حالا آیدیم بجواب سوال که خالی از اشکال نیست درست بود
 کینه و بجهات و نکات سخن رانی زیاده پرانی اتفات فرما
 ز عمده نطق همچون من بر آید

نه هر کورفسر از من بر آید

ز عمده نطق همچون من بر آید

ضعیفی واضح و پوست کزده بزبان ساده بازاری که بنام
 تور ادلی آزاری عرض میکنم فرض کنید مانند میزای قومی و جمعی
 کلباسی شیخ انصاری قدس الله سرار بهم حکم قطعی بنی از
 یک طرف لازم اشرف صادر کردند که نظر بشهادت شود با لقمه
 حد اشباع و الاستفاضة ثابت شد که فلان بن فلان که سالها
 ملایک و ساز و در پر و اوز و در انجمن سرتیه ملکوتیان بلند آواز
 بتین آن کان من الجبن ضال مضل محرب شریعت مقرب عت
 بدخواه دولت جانگاہ ملت فاسد و مفسد مارد و ملحد و افس
 لقل مند و رالدم است آن شیطان را از مسجد برید و مجلس
 نخوانید الی آخر الحکم والله خیر الحاکمین امی عزیزان نامیران

با تمیزان الا تطغوا فی المیزان موازین شریعه را در طری این
 مرحله و نشر این مسئله برای ارشاد عوام الناس عرض میکنم
 ممکن است که این حکم مطاع لازم الاتباع بجنبه و خطا صا
 شده باشد البته متغیر و متحیر نشود و سرد آقا یان تجار و
 کسب را تحریک نکند که دکا کین بسته و مسا کین خسته غافل
 از اینکه اقیسته اکبر من لقتل که بنائب امام علیه السلام تو
 شده و اعطان کاین جلوه در محراب و نمبر میکنند باید
 که بیابانها بدید و دستا با زمین بزیند و نعره ما با آسمان
 استعدا دارم مهند عربی و لوله بی ادبی متروک اذ اقر
 القرآن را بخوانده امر انصتوا نشینده اند و لهم اذان

لا یسمعون بها بدن آید که الله تعالی فی الدارین که نایب
 خاص امام علیه السلام هم جایز انخطاست و دستمعرض کنیم نایب
 در حکم منوب عنه است فقط از همان حیث که نیابت در دوز
 جهات دیگر مانند وکیل که در ما وکل فیہ قائم مقام موکل است
 نه در تصرفات دیگر باید اعتقاد کرد و امام سهو و نسیان نند
 نه در احکام شرعی نه در موضوعات خارجی نه نایش که غیر معصوم
 باشد البته چنین نخواهد بود نایب خاص فرض کن با کمال ^{عمل} علم و
 و محترراز و جوه من عمل نفوذ بالله من النیان و العصیان ^{لیل} الرز
 حالا اگر گفتیم خون امام پاک است باید گفت خون نایب ^ص خا
 امام هم پاک است لا اله الا الله

باکی است اما ندانم باکی است
این چناناکی و چوبی باکی است

یا علی برکش تو آن شمشیر
خون ناپاکان و بی باکان بریز

از تاریخ قدیم حرفی نیز ننم فقط از عصر حاضر پیش آمدی یاد د

یکم در دوره دوم مجلس شورای ملی که بنده از طرف انالی

مازندان بسز و معوشین رسمی بودم بواسطه سواد استعمالی که

بعضی از مشروطه خوانان و تجدد طلبان کردند و لغت

شبهاتی که بیات الله مشروطه خواه شده بود از طرف آیت الله

خراسانی طاب ثراه حکم الیه ملکر انی و کتبی صادر شده بود

بر فساد عقیده و کیلی محترم دلزدوم اسراج او از مجلس تصد

اعوذ بالرحمن منک اگر اسم ببرم ولی از آقایان استعلام

بسی
تعی شده
است

عاجزانه میکنم البته اجمالاً شنیده اید و دکلمای محترم دوره
 نایب میدانند که آن حکم در مجلس علمی خوانده نشد و بنده
 نیامد بلکه در مجلس سسری هم خواص مطلع شدند و الا آن کجا
 سپرده اداره مباشرت کردید معاذ الله و دکلمای عظام در
 لزوم اطاعت حکم مجتهد سلم اعلم تردید و تاغلی داشتند بجز
 این میتوان محل صحیح برای عدم ابرای آن حکم تصور کرد
 و البته همین است که معلوم شد بشبه کاری و سانس وکیل محرمی
 که دارای جاہت یتیم بوده است دست در پیکه یک مجتهد
 و آیت الله ششم کرده اند و حکمی بخط صادر نموده اند که اجرای آن
 دوزخ لقتاد و موله بسنی فرستند و فاد خواهد بود باقتضای

باقصای الحاضرری مالایری الغایب حکمی مطاع از مجتهد
 واجب الاتباع متردک الحسرا، ماند و کسی گفت دنیا ^{شفت}
 که خلاف فلان ماده قانون اساسی شد که اگر فساد عقیده
 کسی معلوم شود بحکم مجتهد جامع شرایط الی آخر
 چنانکه از زبان مقام مطاع حکمی صادر شد نو که ادر رفع عذاب
 برم و استشهد بکرمیه کن جعل الله لکافرین علی المؤمنین سبلا

و بموقع احسرا رسید

فی غزه شهر ربیع الاول

۱۳۳۵
شعبان

هو العزيز

(الموعظة السادسة)

رب اشرح لي صدري، ويسر لي أمري، واخزل عقدة من لساني
 يقولوا قولي اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي خلق الانسان وامره بالعدل والاحسان
 وكرمه باللسان وعلّمه البيان وجعله صورة معاني الغيب
 واليمان والآف السلام والروح والريحان على من شرفه
 بخطاب المستطاب ومنّ عليه قال وكذلك اوحينا اليك
 روحا من امرنا ما كنت تدري بالكتاب ولا الايمان الذي
 صدق به امر ومازلت قدمه من صراط الاستقامة قال ربنا

وطلالی وحرانی ثابتان الی یوم القیمة لا تبدل لکلمته ولا
 نسخ لشرعیته وحقم به باب النسبوة فهو خاتم الانبیاء والمرسلین
 والصلوة علی آل المعصومین المطلقین حجج الله علی العالمین
 واللعنة الله علی ظالمهم ومعاذ نسم الی یوم الدین وبعده
 فقد قال الله فی محکم کتابه وشرم خطابه اعود بالله من ان یشطرنجهم
 والذین فی قلوبهم زینغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء لفیسة
 وابتغاء تأویل

| | |
|--|---|
| <p>کسند شیخی شرات بدین اس دراز و ان یکاد بخوانید و در فسر از کسند</p> | <p>کسند معاصران کرده از زلف یا زبانه حضور مجلس است و دستان همه جمع</p> |
| <p>البتة اخوان الصفا و برادران طریقت ایدتم الله اجازت میدهند که</p> | |

شرح و تفسیر آیه کریمه یک مقدمه نافه با بیانات مختصره ^{مع}جا
تقدیم و تقریر نمایم و آن اینست که اگر ممکن بود که بی توسط زبان
و بدون احتیاج باین ترجمان مقاصد قلبیه و مطالب ^{مغویه}
شخص بطرف مقابل مفهوم معلوم میشد بعبارة اخری فلو
بدرجه با صفا و براق و مطلع نور اشراق باشد که مانند ^سمیرا
مقابل نور مقصود قلبی و مراد غیبی انسان در خاطر طرف ^{بل}مقابل
منعکس میگشت ماکذب الفواد مارای یعنی مخابره بی ^{بطه}را
سیم سیم و پیغامی بی واسطه نسیم ظهور کند که آدمی بی نیاز باشد
از امتداد رشته مشاء، هماز یا بادیه پیمایی با دپائی و شاد ^دنخاز
آبته بیج سو تفصیحی و راه تو همی مایه نمت و آیه زحمت غنید ^{بکه}چنانکه

در کلام ایزد سبحان که وحی منزل است بحکم ضرورت همیشه که معانی
 نورانیه قشر آئینه در کسوت لفاظ خود نمائی بنمایند تا که در حکمت
 و تشابهات دارد و این از محمد و دیت شاه حروف است
 که بحر بی پایان معانی را بمنزله ظروف است ^{بقدر} فالت اویزه

معانی هرگز اندر حرف نیاید | که بحر سیران در ظرف نیاید

بلکه در افعال هم مثل اقوال بیک ملاحظه محکم و مشابه میاید که
 باید مشابهات را راجع بحکمت کرد و از آنهم بالاتر و در استخراج
 کنم محکمات صریحه آیات کریمه را ملاحظه و زنادقه بسو
 تا ویلی یا قبح تفسیری باشد که تبدیل و تفسیری در مقاصد لغویه
 و مطالب لغویه خود استشهاد و از کتاب الله استمداد میزند

یزید علیه السلام میگوید

| | |
|--------------------------|------------------------|
| ما قال ربك ويل للذي شربا | بل قال ربك ويل للمصنعا |
|--------------------------|------------------------|

مثل اینکه مسلمانی را از ادای نماز ممنوع دارند که خداوند

فرموده است لا تقربوا الصلوة

| | |
|---------------------|--------------------|
| ولا تقربوا ادركوشكم | وانتم سكارى فاسبون |
|---------------------|--------------------|

وقتی یکی از فضلاء معاصرین در نقای معاشین بر بنده آمد

شد و ایرادی بار نمود که چرا کتاب ضلال و مایه اغوا و ضلال

در منظر و محضر که آمده اید پانچ گفتم از نقطه نظر احسان

و حفظ آداب بشما عرض و اعتراضی نمیکندم که چرا عبادت

ایرانیان بی اجازت صاحبخانه کتابها بلکه کتابهای انبیا

برو که داشته را مراجعه و مطالعه میسر نماید فقط رفع شبهه
 نیمایم که حفظ کتب ضلال برای علما که میدانند و میتوانند
 بنویسند بالمعنی الا تم جائز و مباح است و مقرب صلاح و فلاح است

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| در حق من شهد و در حق تو است | در حق من مدح و در حق تو مذم |
|-----------------------------|-----------------------------|

کتاب الا برار که یکی از مصنفات هیئت اسلامیة من است در
 ستمه دی پنجابی بلکه هر خرد پوش پنجابی نوشته ام و در ستمه
 بطبع رسیده است آیا ممکن بود بدون محافظه و خطای آن با

و در خرفات رد نویسیم کار پاکان را قیاس بکار ناپاکان
 کرد این سخن تدریس ادریس آمده است اول من قاسن ابلیس آمده است
 علاوه خوب است در آخر کتاب رباعی را بنویسند که در زیر خط

شخص نکاشته ام و آن رباعی این است

در دعوت باطل چه بری رنج کبد

البطل یذنب جفا رکن بد

نست ز خدا باد بهر شکر بد

از صبح ازل گرفته تا شام

انسان همه جاد با همه کس نباید عجز و جبر باشد و ظاهر نشوند

ملوم و طول خواهد با جمله با سواد محترم یا سواد محترم از گناه

بنده و اعتراض خود در گذشت و از همین سرچشمه آب میخورد

حکم حل فعل مسلم بر صحت یا حدیث کذب سمعک و بصرک مثلاً

شخصیکه بر فطرت اسلام است و مسلم مسلم اگر با تذکر و تدبیر بخشد

لابنی بعدی بگوید سردوسی انوری و سعدی پمیران شدند

بدیهی است که نبوت اصطلاحی این سه تن را نمیخواهد اعلان کند

درست توجه فرماید لاله بمنانی کلمه کفر است وقتی آله
ضمیمه و تمیمه آن شد کلمه توحید میشود وقتی گفته ام

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| ای دور و زاهد ریائی خام | باطنت کرک و ظاهرت شاک |
| لا بگفتی ولیک تا آلا | دیر ماندی و لای تولات |
| لا اله تویی من آلا الهه | فرق من با تو نفی و اثبات |

معروف است و اعطی خوش آواز بالجه و لنواز وارد شهر
یرد شد بو عظیم صحیح و لفظ ملج جذب نفوس کرد باز
همکاران کاسد و خیا المافاسد از نیایح خاطر عاجزانه

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| اعوذ برب العلق من بخونم | زهر ماخلق می نیا هم بخالق |
| بشان قیبت و من شتر حال | بشام فرقیقت و من شتر غالق |

هر چند بکار بردند که آن بیچاره را در نظر عوام مردود
 ابواب آسایش بر او سد و دنیای گزگی بدستان نیاید
 تا آنکه یک روزی در منبر موعظه که قیاح ظلم و یداح عدل
 بیان میکرد حسب الاقضا مصراع معروف را استشهدا کرد و بنحی
 خواند می بخور منبر بوزان پیش از آنکه آن مصراع را بگوید
 سرفه و سکتة طولانی عارض شد با خواهی حاسدین آن سخن از
 پاس دین و مردم گزنده تراز کردم آزارش کردند و از کلم
 بزارش نمودند که این مرد شراب را تحلیل کرد و رسم زندو را
 تحلیل در شهد مقدس حاضر بودم که مرحوم حاجی ملا اسمعیل ^{عظ}
 معروف در ازال العمر که از صد گذشته بود این سخن منحنی و شاخ ^{مشتی}

روزی با صرار مردم بمسب رفت و آیه کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ غَدَاً
 کلامش بود در کمال فصاحت و ملاحظت احکام صوم را شرح داد
 من جمله گفت که اینک روزه از آنان ساقط است بقول فقهاء
 و همه عیسی زن خیلی پیرو مرد بی اندازه مسن چنانکه بنده خودم
 چند سال است که روزه نمیگیرم شراری که خود را چند
 نیامیدند اجماعی کرده بحکومت رقت و خصومت کردند که
 این پروردگار عظمی در مسبر اعلان کرده است که مردم
 بگیرند و نماز نهند من هم نمیگیرم و منخوانم ایالت خراسان
 بمن نوشت که گفتن حاجی تازگی ندارد ولی شنیدن و سکوت
 شما خیلی عجیب است جواب نوشتم باور کردن و استقامت

صدق تا عجب است بهر از رحمت و ابتلا رفعت و مهربانی

کردیم بجای گنیم در دستیکه شمارا در جوانی تکفیر کردند من ^{طفل}

تغییر بودم از خدا میخواهم که آن همه بیهوده بسم مستند باین ^{تفویله}

بهانه جوئیم و فانه گوئیم باشد خندید و پاسخ داد که بر ^{عکس}

و لکم اسوة حسنة بر رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت ^ص

بر رحمت و رنج داخل اسلام میکرد و لا تقولوا لمن اتقى الله ^{سکون}

لست بمؤمن حتى بانما فقیهین معاملة موافقین میفرمود و بشاه

ولایت نماینده راه هدایت امر و وصیت نمود که تا صورت ^{سلام}

محفوظ است جهاد بکیر نماید و ذوالفقت اردنیام با اینکه ^{بیس}

نیام زیرا که حقیقت از زبان مجاز تولید شد مختصر کنم و علی ^{لعلم}

آن استاد اطاله نشود که از نتیجه بازمانیم و نمانیم چون
 تالی در نظر دارم که با مساعدت و حسن معاشرت و وزارت
 جلیله علوم و اوقاف که الحق شخصی است با اخلاق حسنه در آن
 ملک ممتاز و نسبت بار با باب معارف شوق و مساز مجله
 هر هفته نشر بدیسم با کلام و بیان بجای نطق و بیان که مبنی
 بعالم علم تفسیر و مکارم اخلاق و محامد آداب و تجدید حیا
 ادبیات ایران کرده باشم و طرز و طور تفسیر و نکات حزن
 نویسی و تحریر را بکنان بیاموزم باینکه البته التماس و رضایت
 هر چه ترا و مرا از خاطر نفا
 ضبط خود کهنند و ثبت نفا
 و کتر مدف سهام نشریه و میر بشام حالایر ویم بر سر نوا

از جواب مقدر و تصفیه خاطرهای مکرر که گمان کرده اند بنده
 حرفی نماند گفتند و نطقی نارساد عوای عصمت کفایت دستخیز

بالله نهادلی با تو سل بذیل معصومین علیهم السلام میدویم

خط و خطائی اسانی نکنم الا ما عصمتی بی تعجب میکنم با آنکه گرازا

کرده ام و التماس نموده ام که اگر بسمع بعضی از مستمعین نینجی گران

آید و طاق تحمل قول ثقیل نداشته باشد خودم ضارم که توضیح

بدهم یا معترض افعاع و اسکات مدعای خود را اثبات میکنم

با استراحت تصور کرده از سال محترم مع الارعوض مستمان خودم

کردیم سوال از علم خیر دهم جواب فوق کل ذی علم علیکم یا

ناپاسی دقیقه ناشناس قل اعوذ بجان رب الناس

بوکه وحشی پذیرد استیناس که نیدانم از که ام دستمه که
 شده بود ثانیه تامل و استماع میکرد و اگر شبهه از کلمات
 متشابه داشت بحکامات بیانات رفع اشتباه و نفع بسیار
 میبرد و قوی حسب الاقتضاء گفته ام

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| از طره طرار تو در شوشیم | زد عقرب اش بل هزاران شیم |
| صداعت من مشکین و ملت کر | از مهر و قیسه بیانی شیم |

خداوند هر گمراهی را هدایت و سستی فضل و عنایت خود نماید

| | |
|--------------------------|-----------------------|
| آن کی و اعطا چو بر سر شد | ظالمان را داعی خسر شد |
|--------------------------|-----------------------|

برادران ایمانی اخوان روحانی در پیش اهل اسلام بلکه

در نزد ملل منصفه عالم که قرآن عظیم الشان شرف و لطف است

سماویه و مهیمن بر جمیع صحف مقدسه الهیه است تفصیل

کلی شی و خداوند متکلمه در این کلام مستین و کتاب مبین

بر جزیرة الاحصاف رسیده و بنیان تفسیر بطی نموده و

کان ربک نبیا ولی سخن در اینجاست که متاسفانه ملاحظه

نمیکند سوء استعمال امتی که خود را حمله قرآن و حفظه فرغان

میدانند کار قرآن را بجائی رسانند که عامه و جاهل

از فوائد و موائد این باده آسمانی محروم و ممنوع کرد

و بکلی تفتیق مقصود و بر عکس علت غائی ظهور نمود مثلاً تحقیقی

منت میگذارد و باید منت پذیر بود و اذکر و انعمه اللیم علیکم

از کُنْتُمْ اَعْدَاءَ فَاَلْفَ بَنِی قَلُوبِکُمْ بعضی دو سمیت از این است

وسیله رفاق را در یقه لافاق کرده بعد از حلت حضرت
 ختمی مرتبت الی یومنا هذا چه اهو او باطله و آراء عا
 و شیخ مختلفه و مذاهب مشتتة از این شرح تویم و صراط
 مستقیم بیرون آمد و آنقدر او نام و اما طیل و حجب و غواشی
 بر جوهره شرح ساده صاف و سهل سمح پوشانیدند که
 روح دین و سیکل آئین محنتی و متواری گردید ^{حسنا}
 کتاب الله گفتند ولی از کسی که مفتاح قرآنی بدست
 و پیده مفتاح الغیب اعراض کردند چون اغماض از حقیقت
 نمودند ره افسانه زدند ^{نا} لَعَلَّكُمْ نَظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
 بظاهر کتاب و کتابیات سر آن هر چه خواستند بافتند

و فی الحقیقه قسم آن عظیم را طبعه جمال و آرزو استند
 و در تاویل و تفسیر قرآن بدون رویه و فکر و سؤال
 اهل ذکر حرفهای رکیک گفتند و قی در کتابخانه مصر
 کتاب تفسیری مطالعه و مرآه میگردم دیدم مینویسد
 در ذیل آیه **وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا** که علت استخلاص
 کشتی نوح از طوفان و استقرارش بکوه جودی چهار
 اسم بود که از چهار خلیفه که چهار حرف بقیه نه نقش شد
 بود عبدالله ابوبکر عمر عثمان علی و کلمه این
 یعنی چهار عین که ابتدای اسماء خلفای عظام است
 انصاف باید داور مظلومیت قرآن باید مثل ابر بهار گریست

که باین دو دیده گران بجهای رسالت پناهی دستور
 حق نای آبی چه کرده میکنند و خواهند کرده و بنده
 در اثبات مظلومیت قرآن رساله علیحده است شاه
 بطبع برسد و نشر شود میخوارم عرض کنم بعضی از رسالت
 در تأویل و تنزیل قرآن لا منقذ فی الا مثال و این
 مثل تحقیقات و تدقیقاتی است که در اشعار خواجه حافظ
 میمانند هر کس بخمال خود و میل و آرزویش توجیهی و تفسیری
 که روح خواجه حافظ ابدار اضنی آن ترنات و طلمات
 که از ابعرفای معاشیرین طرفای معاصرین عرض کرده ام
 در حل و عقد شعر شاعری مندرضا بخط و خطائی شود ^{بسیار}

نذار و مغوریت و جدانی خواهد آورد و آتی با کلام خدا که ظاهر
 آتش و باطنه عمیق نباید مسامحه و بی سبالاتی کرد و بر آ
 خاسر و فتم قاصد تفسیر و تاویل نمود خیلی مضحک است بند
 جوئی یا فاضله گوئی در مجلس اُدبار و عرفا فاده مرام کرد
 و اراده مقام گفت هر دو ز بحام دوش زفته بودم تنه که
 شدم که واقعا خواجه ^{حالا} لسان الغیبات تخمینا بقصد سال
 پیش خبر داده است دوش دیدم که ملایک در میخانه بند
 یعنی درب میخانه را آب پاشی میکردند بدوش معمولی حال
 بنده متاثرانه گفتم استدلالات اهل بدعت و ضلالت بحکایت ^{بها} انشا
 قرآنیم مثل همین افاده و استفاده است که از شعر ^{حقیق} مفسر و اخیر ^{حقیق} فضا و بهر ^{حقیق}

اگر بنا باشد که مبنای استنباط را این اساس و قیاسها ^{بگذریم}
 میتوان گفت رجما بالغیب ز کشف الغیب که خواج خود ^{سرس}
 بنده پروری داند در مطلع غزلی از ذیل الشریعه ^{بیل} داشته
 توصیه نموده جانی که فسر موده بنده طلعت آن باشد ^{نی}
 دارد مگر نه (آن) بزمان فرانسه همان معادن محبوب و مرکوب
 مرغوب اردیل است سختم ذکر آن را بنخذه آورد و مرآت ^{بگردد}
 فليضحكوا قليلا وليسبلوا كثيرا چه باید کرد ^{و اعلم} ذلك مبلغ من العلم
 قصه کوته کن که رفتم در حجاب ^{عظ} شتم بیانات عالیه و موا
 حسنه مجعنی دیگر حوالت میشود بحول الله و قوته
 اللهم اجعل عواقب امورنا خيرا ^{بمعان} امجد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم

(آن)
 بزبان فرانسه
 الاغ را گویند

(رباعیات)

در ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله

(بی نقطه)

| | |
|---------------------------|------------------------|
| سارار همه اهل دل احمد آمد | سر صد دستور سر آمد |
| انته در آمد محمد آمد | احمد احد و احد روح سما |

در نوزدهم رمضان متاع کفیه شد

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| دق در خور آنکه ناشناسد | تو حق بین و کس نیاردت |
| شد خیر بیا اذ النهار و نشت | روزی که کفایت ابن عجم تو |

در نجف اشرف کفیه شده

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| گفتم که ز کعبه نجف آمد اشرف | گفتند که کعبه یا نجف است اشرف |
|-----------------------------|-------------------------------|

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------|
| گفتند مگر نه زاده از نام قرنی | گفتم که مگر نه زاده او تو ز صد |
| در قم گفته شده | |
| آن دختر موسی که فلک در کاش | از مادر عیسی است فرزندتر جایش |
| مأمورده دلان بخت برت مصور | احیاشدگان قم باذن آتش |
| وصف الحال | |
| زاهد تو گمان مبر که من کز اتم | بانه که تو عافیتی و من اکام |
| توفی و من اثبات دوان پی | چون بر پی لاله الا الحکم |
| در قدمگاه راه حیران حسب الا قضا شده | |
| کارم ز قدمگاه بدخواه شود | سر منظم از مطیع آن ماه |
| با پای رضا قدم گذارد بزم | بگذارد تا سرم قدمگاه |

از رساله شریفه طریقه خطرات لهنض و مرتب
 التقاط شده برای نشاط خاطر باب فضل و ادب
 درج افتاد هر کوشید گفتا لله در قائل

کیف الدوا و ادوائی من اودا
 صار و اجمیعا الی اشد
 قد ابتلیت بوشا و شأ
 اکل و تلذغ احسانی بر قش
 و ما تشر ایسانی الی ماء

وع الطیب اجانی اصبا
 اما تری ر حمار بقوم من
 و ذوا الضیفته غازی ایما
 و کان یضحک ضحاک یصفدنی
 و خسر تا عطشی یوما ابرت

ایضا از تخمین قصیده طهرانی که حسب المناسبه
 مرقوم داشته اند درج افتاد

في الزوراء
ند

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| قد ابتليت بحجاد ذوى الصن | الدهر انزلنى الدهر انزلنى |
| فما الاقارته فى الطهران لاكنى | يا رب فارحم وبلغنى الى طنى |

بها ولا ناستى ولا جملى

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| الى الفساد وما حاما بهم لورع | انكسوا الى السمن قوم لقد عوا |
| مجدى اخيرا و مجدى اولع | فصلت و لقوم فى التوبين قد عوا |

والشمس راد الضحى كالشمس فى
الطفل

در رنای مرحوم خلد اشیان آقاجى حیدر حسین نایب
سرکار فیض آثار طاب شاه از نیاج خاطر لهام آثار آن

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| طوبى لموفده و حسن ایاة | وقد احسن الى الرضا بباة |
| بلغ العلى بكاله و نصفاة | يا مال ثابت اشبوا فى رزاة |

أصل المعالي ثابت في دأه

طلب المعالي فأرتقى بسبنا^{ها}

قد عاش بالشرف أصل محيا

لها شتى الكسروى فخال

شجر المفاسد اذ بلته يد^{لقضا}

المطنة نفسه حجت ا

ما عاب مكيه الشريف قرة

يا نائبا لولاية الحسرم^{بي} الد

فرت الحجابة في حريم آمن

فكلى لك شيخ ارمى مور

وانفسرع منه ثابت بخبا

فقد العلى وشبهه وشبا

والكرات ترى طراز شيا

في الملك وملكوت في نها

بقي التسلى في بقا عقتا

روض الرضار روح فد اراء

في قلب من والاه من حبا

جبريل فخر اصار من نوا

روح الايمن يعيد من حبا

وقد الحسين الى الرضا سبا

تدیس قصیده انوری است از نیاج طبع نادره گوی
خاطر الهام مآثر الحق داد سخنوری و حق انوری داد
حدسین است سخنگوی وزیباتی را

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| یاوه گوی فتوحی فاش گفت و بر | کازرو شرطه و قانون بدست من |
| بنده کاو را بر مولی طراز قنبری | بدسکالی گفت وارد دعوی بی |

ای مسلمانان فغان از جوهر چرخ جنبی
از نفاق تیر و کسید ماه و کمر شتری

| | |
|------------------------------------|------------------------------|
| چرخ با برده نسیم بر روز در کجاست | دختران انحران ایش بزب افروشی |
| تا بجای سفلگان شان سیکه دین جانستی | این دانش را نصیبیت بی اساست |
| کار آب نافع اندر شرب من اشیا | شان خاک ساکن اندر سکن من صری |

دست طعم بحج البحرین وز دو با با

نظم و نثرم لولو و مرجان فشان کن

نشأت من علم زد چون زنجاری

نوح عصم مانده اند چارموجم

آسمان بر کشتی عمرم کند و ایم دور
گاه شادی باد بانی گاه آنده لنگر

دشنام رستمند اما بر من رستمند
طایر عوشی مطارم قدرین مانده

بر فلک تازم سمند بر ملک یازم
قهر بند دهرم در ملک آنده شمشیر

که بخدمت آن بجز عریق گوید زهر
در بگریم و آن شبان روزت که خون گری

نار مرودی فرود فرود بر آن آرد کند
سرگذشت خویش میگویم که آب از سر کند

خضر و ایاسم من عمرم بجز و بر کند
دوره آن پادشاهان حسن بر و بر کند

سفری میکرد دستارم سبرون گذشت

بگذرد بر طیلانم تیز دور محببری

یک طایر و سوار از فریاد و فغان

ز غم و کسالت از گردون و طون^{جان}

از دور گیهای بو قلموش یارب سحابت

کار خرابین بسین بل را مات

روزگار چون عنقामी نیاموی شبانت

چون عن تا چند سالی تا دگی سالی زری

ذوالفقونم تمت از لجب^{آید} بخون^{آید}

با قلم ذوالفقونم درین^{آید} آید^{آید} مرا

زین مخت سفکان^{آید} انده^{آید} فزون^{آید} مرا

رنجی در پی از گردون^{آید} و^{آید} وین^{آید} مرا

به برسی از جهانانی که چون آید مرا

همچنان از بازگین کردن امید کوری

از حقیقت غافل حق ناپرت از دماغ است

این مجازی هم مجازی و طبیعت پراست

تا یکی کوک و کلک برود دست از بند است

با فلک بدست جوری اوز را تو است

از ستمهای فلک چندانکه خواهی گنج است

و انتم زیرا که با من هم بدین گنبدوری

نقد ز بخت بهره آدم کجیا ن آمده است

اتم و خمر از سود استمال شمعان آمده است

میوه مشروطه هر جا عدل آن آمده است

بر باریان بار قانون ظلم و ظلمت آمده است

گوینا تا آسمان را رسم دوران آمده است

داده اند می فتنه را قطبی بلزار محوری

من بر بصری غیزم عزت از دورا

بست در اسکندریه فراسکندرا

گر روم ز می روم نپذیرد برن خاقصیرا

نقیم مردی که چون رانی بقهر از درا

| | |
|--|---|
| <p>گر بگرداند به چلو هفت کشور مرا یقین از محسوم گوید کاز کد امین کوشی</p> | |
| <p>چون قل الله ثم ذرهم از نبی بد بفا رو شیرب رفتم و هفتم نبی بر عرض</p> | <p>پیر و بجز اجمیلا بجزتی کردم خیال سوی ای بر شتم و بر کشته خرد با</p> |
| <p>بعد ما کاندز لک کونب جودش خدسا بخت شورم خجری کرده است و دوزم</p> | |
| <p>انوری را تیسره کرده طبع انور شور و شرب را بنود آشوب مشرب</p> | <p>بمیان را خیره سر کرده است ناکسی بلخی سجا کفتم نه دیگر چه</p> |
| <p>خیز خیر کم در صاحب تمت اندر بگو تا همی گویند کافر نمت آمد انوری</p> | |

یک مسلمان را بجای حجت و برین که کرد
حجت الاسلام را عیب انداخته و دن

با مسلمانان به باپاکی دان که کرد
زشت گوئی از مقدس حوزه یا

قبه الاسلام را بجوای مسلمانان که کرد
حاش لبه بانه از گوید جهود خیبری

تا حکامه انوری امن بدست خودم
نور سورات را تابان بدست خودم

فکرهای بکر بیرون مجتبی خودم
حور مقصورات رازی قصر اقدس خودم

زیب ایوان ملکین نظم نورس خودم
تا بداند اعترالی شیخ دارود شعری

در موقعی که حسب الاقضا اجازت نامه علیتین باب
خدا شیمان حضرت حجه الاسلام سید العلماء الاعلام

میرزای شیرازی قدس سره بملاحظه متکلمین حضور مبارک
 سعادت منظور علیحضرت قوشوکت شاهنشاه سلیمان پناه
 اردو افتاده تقدیم میدارم چنانچه تفریح را که در روانی
 تالی آب زلال است و نماینده سحر حلال ضمیمه نمودند

| | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| زین خط حسن از قلم حجة الاسلام | آن عالم نحریر همین قدوه علام |
| استاد همه مجتهدین آنکه از او د | از روی زمین بر فلک افروخته علام |
| شیراز بد و مفتخر آنگونه که لطیف | شد سوله پیغمبر در جمله قری نام |
| من است اجازت که بر سر نه دانش | امروز کم فخر بیک سلسله حاکم |
| چونانکه مر فخر ز شاهنشاه ایران | احمد شهبه قاجار که کارش کام |
| اورنگ جم و ملک عجم دین عرب | ز درایت فخر و شرف و ایت عظم |

گویند به ثالث خورشیدی وید
 خورشید گرفتار کوفت شای
 شایسته دین و باشیده
 از باده پاک است از زاده پاک
 از خم غدیر است از خم عسیر است
 زان خم ظهوری دهد سانی کوثر
 آن یکل توحید که باد وید نایب
 اگلت کلم دینم آنکس که بخواند
 آن جیدر که ار که حدش نه که کوفی
 یا چون خم وحی است ز کفار

دین گفته بر با خود ان نیت باز
 آن ماه که هر سرگز نشود تیره با
 جمید کجا داشت چنین جا خوش بخام
 آن نشاء که شته است از وحی بر
 آن باده که را و کردش این خم
 در سکر حلاست شنیده همه یام
 بدست نبی که به پیر است
 و اند که علی داده بدین نیت
 چون قوره یث است چه ضرر خام
 از روی بگریزند چو کور از بر ضرر خام

مانند که اگر از طرف سنی قهرش
 بر لوط اثبات نماند ز قسم محو
 جسمی که بر او پیش فداوند شد و پیش
 شایان او تور ابحاث جوانت و خرد
 او چون که در این دوره مشروطه نماند
 امروز که آشوب فتن در همه نماند
 ای شاه رعیت همه غمناک است
 هر چند غم غم منعم باید دشوار کرد
 خوش گفت خلیفه بره مکه شرا
 تا اینکه بگویند شمشیر کیم بر او کی

برینتی عالم هستی و در آید
 بر صفحہ هستی بکماند خط احد
 مانند صفرند و منسیر اند
 پیوسته تور اتوسن اقبال بود
 اساد نباشند قوی نخبه با
 امید که از قفسه زید ملک
 کرده است خداوند تور را
 مسئول شاینت که خال شده
 گریاده شد از فصل یک
 و بدن همان گشته بر دست من

تو ظل خدائی و خدا ظلم نخواهد
 یک قصه بعضی قورسانم که قور
 یک حجت با وجه کشم بر رخ اعدا
 حلال ازین پیش تو را بجهت
 چون دید مرا حجت اسلام شود
 از روم بی غمی است مرا با بفرآ
 ما بحر بی جازه قسبه عالم
 من را بخراش چون خورسان بجز
 تا اینکه مرا عالم شرعی بشناسند
 پسند که در سلطنت تو شوم آرزو

خوان آیه مار بک بگراخی ^{بظلام}
 اندر کلوی خصم قد غصه انعام
 که حجت بی وجه عدوی شود
 آن ناصر دین شاه دل آگاه کنانم
 بروجه حسن واضح روشن بسیار
 پیرایه اگرام بسرمایه انعام
 ز می قبله بقیه چشم چو شدم زمام
 بر بیغ هایون شد تبلیغ حکام
 انفاذ نمایند ز من صبار
 بی محکمه عادل محکوم دوا

تویی که ملایک ز پی شان او نیک
 جمعی که خدا شان زده در جمعه مثل
 نغمه که گم نهم نغمه نغمه بنیام
 زین شهر در آیم بدیاری بگریام
 آنجای که حیوان بود مناطق آزاد
 آنجای که شرط بنحوطه نماند
 حد همه محوطه چه از بصره چه بغداد
 آنجای که گریک و سینه تن طوطی
 اول قدم از نغمه نغمه نغمه
 صلح بر سر بدین سبب است

باید که بخوانند همه سوره انعام
 پس مثل القوم و شان همه از جا
 از همه عام ز مکاری بیجا
 کاجا نبود گشته ناخن زهر خام
 آنجای که انسان نشود بسته باجا
 با محتب خاص کی مدعی عام
 حق همه محوطه چه از کوفه چه از شام
 خواهند بیک نقطه و منقطه قدم
 اقدام از زمان شده تبدیل باجا
 از ناحیه گیت که این جنگ شد اعلام

صیحه تفتیش جسر ایشیم مر ضها

آنجا که جرد را ازادی مشرود

نه که لکه اندازی یکشاده برز

ازاد بود نطق نه از جاحظ جا بل

گر بخیری مرزده یا درزده ای

انامه پسندیدم این لکه تاریخ

در مصر عزیزند همه اهل تمیزند

دولت بو ثوق است که هیبت شبان

ویژه سپه دار خد و بند

آن نیست که اندر بر او چسبند

کاین علت بر سام استیا مگر سرام

تجدید با ندازه و تفتید بنکام

بر لوسن تازی بر سر خود شناسام

در بند شود پند نه از و اعظم

معلوم کند قانون از میکده حاتم

بر هیبت دولت که همه در خور کرام

ستوار و بهمار چه در نقض و خرام

نفرش بود شان نه با قدم و با

عمریت که با من بر صدق زندگام

کاشی نباید ز سخن چسبند نام

| | |
|--|---|
| <p>کافاز خوشی دارد نیکوئی فرجام تا منتج سوره حرف است با لام اصدای تو چون لام گرفتار بالا دین از تو بر ازنده تو حامی ^{سلام}</p> | <p>آن بد جا پویم مزین پیش تویم پشاه توراج بین با ذقرا جاب تو مانند الف مؤلف است شرطه ز تو زنده تو حافظ قانون</p> |
|--|---|

چامه بی الف

| | |
|---|--|
| <p>کند تسکین سکین بذل در نام می در غم کشد چون در غم بزختم می بود تو زخم غم وی سپرد سر و سپرم چه در خمر غم پیش چه سپرم</p> | <p>ز سگینی شود چون مرد زخم غمش کرد در فزون قلب محزون دلی دیدنی نیست فقر چون پیش بنامین چون سر سیر حمن نیست چو خویش تو خوشی کرد و بود</p> |
|---|--|

زینف شخص منقسم فرودینی
 زلفر جل فقری سخت تربیت
 که اگر مردی تپا است بهر شد
 بین بقیدری بی علم مردم
 علم بر لوح تسلیم بشیریت
 مردم بخردی زینت بخشد
 بر تربطیبی پند مده
 بعلم موسوی بی ترس در نیل
 سر ز نظم بدیع نغز دلش
 و ثوق دولت و ملت که کرد

ربع مرد و غلس هم محرم
 که من دیدم چنین در نص حکم
 ستوری بر چنین شخصی مقدم
 نظر کن قیمت کلب معلّم
 معلّم حق بود بگر بعلم
 نه خود ثوب مشوف و بر معلّم
 بطح علم علوی رو بکلم
 بهل فرعون که گرد و غرقه در عم
 کشم در حضرت صد مختم
 نخستین شخص و دستور معلّم

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| ولی در حق بند همیش وی کم | ز لطفش کوک کیف بر سخن سنج |
| نیز بد سخن در کیف و در کم | بلی بر یک حسیم فیلیونی |

چانه محکم حکمانه حضرت مستطاب شرف اعظم قاضی و شوق الله
 رئیس الوزرا و امام اقباله العالی است که حضرت مستطاب شریف
 صاحب لصدق لمعلی حجه الاسلام الا قاضی حاج شیخ اکبر
 دست افادته و زادت سعادت و تبریع در تصبیح نموده اند
 و بقدر قیمت آن لسانی گرانها فروده اند

| | |
|---------------------|-----------------------|
| دو نان چسرا در چرمش | گردون نه گردون و زبون |
| از کینه و از استمش | دلهای خوبان غرق خون |
| بینی بشادی تو امش | هر ناپسند با مجون |

مارا همه روزه بنویسند

مکرات و ذوق است و فنون

بشنو و شوق الدوله چون

در دو غنم از چو حش

پیمان سخت و مبرش

کوید بنظم محکش

آوخ ز خرخ و از گون

وز عهدنا مستحکش

از نقشهای گون گون

وز رنگهای درش

نا کام ارباب خرد

بر کام ابله میسرود

برشته ما میدود

یکلی همی طالع شود

راج تعلیم می خسلد

از منندش از مبش

چرخ خوردن روز و شبش

این ادبم آن شهش

بهر بدان از گونش

آن روح انفی مضرش

| | |
|---|--|
| نیم بجان از عقرش | توش به تیرم میسند |
| | آزار نیکان به پیش تیمار و نمان مطلقش از خون آنان شربش وز خون انیان مطعمش |
| این چرخ سرگردان خصمی است با ایمان این خاطر پریشان بر در و بیدرمان توران من ایران من کاه و دشمن عسرفان من | سرگشته دار و چون منی گردون کندا به سیر منی یکدم ندارد ای منی از کین چرخ ر منی هرگز نگردد ما منی با من ندارد دشمنی |
| | مهرش بلا جان معموره اش ایران من |

ساراست در چمان نسرین شاه اسپریش

منجی نه چون نوح بنجی
خاقان زده بقان برنجی
چینی بکاشی سلطجی
خفاش گوید از کجی
شکوری منخواهد جی
یارب بده مرگ فنجی

طوفان در این تنوره
این سعی نامشکور به
از زندگی مجور به
کاین انجمن بی نور به
خوزین افق مجور به
بزم و گان را گور به

دل از قضایش دور به چشم از لقایش کور به
سیمای جان مستور به از دیده نامحرمش

دانش پروان رازبان روز رواج اطلعی

| | |
|--------------------|----------------------|
| آزادہ بادستھی | مار اروان ناتوان |
| بالندہ چون سردھی | دین سفلیگان در بستان |
| کردیدہ ماہ حشر گھی | بر کاور ابینی عیان |
| اما سراز سر بھی | کس فسوق ناردینز مان |
| از قرب در بار شھی | ابدہ نکرود کاروان |

| | |
|-------------------|--------------------|
| زین بی حقیقت فرسی | کی سفلیہ را باشدھی |
| گر تاج اسریدن بھی | بر فسوق دینیم چشم |

| | |
|------------------|----------------------|
| کو موسی فرعون کش | آن سازد برک اہل ہش |
| گیرد عصا اتی اہش | برماندہ انعام از سبک |
| قومند در تیرہ حد | بر گردن جان نشان مسد |

در سجده عجل جبه

موسی بطور اندر بخشید

کی بر شود حال تبه

پایان رسد شام سیه

من منتظر تا صبح کله

آید نسیمی زان مهب

روزی برایم زین سلب جان دار نامم از

چون زینم افزون طلب شاید بگیرم من کمش

این دیدم از جناب مستطاب عمده لفضلاً و الأبداء اقایان

ادیب شیوری امت افادانه است که در مدح حضرت مستطاب

حجه الاسلام الاقای حاج شیخ الرئیس مد ظله العالی سرودند

هل انت مستمع لمن

یشکو الیک جوی الخرن

مستبب الأشجان نا

ح کذی لقرون علی

| | |
|----------------------|-----------------------|
| مكروم خلفار السجى | مكروم انياب السجى |
| انستم عهد الذى | يرجو مودتكم بولن |
| ينسى الفؤاد ووداكم | انى ولسن في مرمين |
| بصايح شفت يدا | بجسا على ولن تمن |
| فما ورتب محمد | انى احب ابا الحسن |
| وكان تسلي الو | لايشخ لزاقي قرن |
| خضعت جناح مودتي | ليمدع رجب لعطن |
| ابن اللهايم الاو | فرعوا من لعنرا |
| فم اسيوف على العدى | وبسم لمن الى بحمن |
| ولمن لحسم لغوا المنح | و على الذى لغوا المنح |

المؤمنين معاشرًا

البلغين نفوسهم

بذابن عمتك صاب

خضعت لعدة بأ

فبجهرتهم بناب

اولاك نور اعلم

ومعالم الدين الدي

فقلت ريات لهد

مربلت بالتقوى و

خلصت قلبك للده

راحو اعليهم بالاحن

يوم النزال الى الركن

التاج استنى كذى حن

عناق املاك لهن

اولا كهار بي و

نيقة من خاوس كل

شرع المنسبى المؤمن

ورفعت آيات لشن

طهرت اسياب من اللدن

فطر لبسرية فاطمن

فلنحمدن بفضلك
فليك تبه المنن

فلنحمدن بفضلك

وطارف العجقطن

في تيك اشرف التله

این قصیده فریده از جناب غفران باب مرحوم ملا دود طلا
خراسانی است که در مدح حضرت مستطاب حجة الاسلام و
آقای حاج شیخ آیت الله العالی سروده از مشقه سن بسیر من رای

بقا به اشخ الریس روا

روض الخلفه ارضها و سما

نفت علی شیخ الریس لها

و کذا البلاغه و البراعة و انظف

ذغرة تجلو الدجی سیما

اعنی ابا الحسن الکریم سیت

منها قریحتہ و منها ما لها

بین الشریعة و الاخلاق شرعة

و سما السماء فسرو عما و سما

و شجرت الی کسری عروق اصوله

اتخذ العائمة آية وحساره

فعلية من اثر الخلاقه محمد

نشر العلو لم يسره انفا

ولكل معصده ابو حسن لها

اين ابن سيناي يذوي

حار العلي بن ناقب وهاثر

ذكرة بصي الفادى سهما

واذا سمي ب النابر حطوة

شمس اذا طلعت بدارة

ويجبت من فصل الخطاب

اذ فاق تيجان الملوک بها

ومن اشريته برودا ورد

فرض على انفا سها

كف يقاد بخره عوصا

هذي شارات الرئس سفا

ومكارم شهدت بها احد

ورواته قد سدت آرا

تتم من احوادنا ارجا

فاناسس من اهل النهى حرا

تجلو اعمايات الوری انبا

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| ایدی یاد و انجمنت خطبایا | لیظ الوری ببلانته قصرت لهما |
| لم یفتر بلیغنا ایاها | لو ادرکت تکلب لبلانته و امل |
| و حیثه بذل لهنفس فداها | ذا خطه تا بی الا مار و مشبه |
| بابته فاق الایاة اباها | کم قابلت درو المنون و در |
| درر افادتها الناد ایاها | ننه در سفینته مشحونه |
| ولطائفها تجلی بها اقدایا | او دعوت فیما للیومین طرایا |
| فی بلدة سجدت لها شعرا | و قصائد ارقت اذا انشدت |
| منضووة ماشا بها آقواها | و تو افیا حکمت العذیر صواها |
| حبسه عقد و شاحها عذراها | شعرا ذرات لهنوالی نطقها |
| و لذاتری انجمن اطال نکاها | شعر یز الصخر جوده لفظها |

کجی رسالها الغزيرة روضته

قد ائعت اثمارها و تفتحت

ترنوحا ليقما كزهر حدائق

جانت براعة بكل بدیعة

یا ساکن الارض المقدسة اکتی

و مسافر القی العصفانی تری

اربح الی طوس فان قبا بها

الکمان قد ساغ الفرب حده

هی کلین شمساً و مشاة

و مراقد قد اشرقت انوارها

سجعت علی اغصانها و ترافها

اکامها و ترسخت انذها

جادت علی انوارها انوارها

بانامل حکت الغمام سخاها

سالت بانوار الهدی لطفاها

فاقت علی شهب السما حبساها

ما فارقتها شمسها و ضیاها

فکذا سننا ابا و غدبها

للتاسن تهوی نحوها اباها

روحی و روح العالمین فداها

عطفاً علينا بقول فانه
 من سفره قد عقبته حجرة
 يا سفره ما انصفت في قسمها
 اركبت من جدوى يديك مطيرة
 تقص اثر ما ردت من قب
 فم الاقامة بهسرا في
 او ماله في الماثرات كفاية
 ايام تقبست المعارف و
 لهنى عليها اذ ظهر باطلها
 ان هدونا الطود الاشم فانه

طال السرى واحد و دبت
 بعد لصدود و ابهت
 لك روحا و اباد في و
 فذوت تسرى حيث سار
 عم البيطه صيتها و ندا
 جعل اناخته بهازورا
 فيما افاض عليه سارا
 في طور ما تجلي سينا
 خطب عري فذك كرت سما
 البقى لنا الهضبات طال القبا

او غاض ذالجر الحضم فانه

داود قد داو بود ک جهر

اهدی الیک قصیده کچیزید

ان الحان کثیره لکنها

بی بقیه الحذر التي ما ابرزت

متوره مقصوده ضربت

تمشی الهویا و اسباب دونه

دم را غدا فی عیثه مرتبه

اجری بجور اقتدا طم لها

و کذا الکلامک للکوم دوا لها

بی حسره و السارت اما لها

تربی علی فسر عاها فرعا لها

لغا طبین و ما امیط عطا لها

علیها بالعقیقین خایها و جاب لها

ولقاء و جهک سولها و جاب لها

محموده قد اسبغت نعمها لها

این سخط از کار بکار طبع شعر اجاب حاجی فصیح الملک شیرازی

تخلصت اذ تیکه مدوح معظم در شیراز قصد قامت و ببطاناف ضنت

| | |
|---|--------------------------------|
| داشته بخور معارف ظهور و الا تقدیم نمود ۱۵۰۰ | |
| مردم مرا کاختر مراد برآید | دل برآید که در بسم مراد |
| عید من از عید روزه زودتر آید | در رمضان ماه من در برآید |
| شهر رمضان ماه من از من شوال | |
| خادم مکانی که سابقان نبیند | پیش دویدند و با ده پیش کشیدند |
| از پی خدمت سی قدان بچشمند | نوز بگردون ستاره بدیدند |
| ماه من از پیش ماه روزه در | |
| چشم من کرد و گفت با ده خراز آید | با ده خراز و بزم با بطر از آید |
| صبح برآید قسینه را بناز آید | گفتش ای نازنین این همه ناز آید |
| خاطر شوریدگان شبنمه احوال | |

| | |
|--|---|
| <p>با تو چنان می خورم سبک پناه من نسیم صرفه ز شاهداده</p> | <p>در همه روز به بدین آشته شاهد مروتی ای نگار سیه</p> |
| <p>ویره در ایندم ز کید زاهد محال</p> | |
| <p>غضب چون گوی تو بچک مرا از برو ساق تو بجای چک مرا</p> | <p>وصل تو شاه بتان شنک مرا جای می این چشم سرمه رنگ مرا</p> |
| <p>بانگ ز روز یور و جلا جل و خنجر</p> | |
| <p>ماند قدم بنون چنبر گشته زلف تو ماند شکل لام نوشته</p> | <p>بی الف قامت تو رشک گشته بیم لبست دارد مبه تنگی گشته</p> |
| <p>لام نوشته تو بر سیاه دلی دل</p> | |
| <p>نیمه دیگر بی محبتگی نام</p> | <p>عمر و نیمه است و نیمه است بی کام</p> |

| | |
|---------------------------------|------------------------------|
| یکه کند مرد جویمتد بنکام | چشم مصحف کنی که بد لارام |
| کوشش بودن کنی و گاه بقوال | |
| گفت کفون گر چه نیت بکار | لیک بسی مانفرت خط شیراز |
| از رمضان هر سویت مشغله ساز | خیز و برون آکی و حجره بردار |
| از تو نشاید که ماند این همه بطل | |
| حدومعه دیری شد از زبان سبزه | می نبود گر چه بت بصومعه اندر |
| محصن زاهد نگر چو کاج بصور | بنگر تمثالها مسجد اندر |
| ناوره باشد مسجد اندر تمثال | |
| سرودان هر سوئی فرشته قاسمیت | کوشش با عظمی حدیث قیاسیت |
| خسته کمان ابروان تیر نداشت | در صف محرابها گزیده قاسمیت |

موسی بکفشان سیه چو نامه اعمال

در رمضان بین که از نسیم معطر

خشک لبان را همی دماغ شود

در کف مسجد محراب با کلاه

در صف مسجد محراب بر سر نیز

منطق شیخ الرئیس مفلح مفضل

شد ز دو شیخ الرئیس علم بیوان

زاده سینا و نزراده سلطان

من بهین هر دو در اندام در حجاب

لیکن دانم کز اختصاص ناکان

پایه این یک فراتر است علی حال

از پی فارابی و ارسطوی یاد

گرچه نشد نام بوعلی سیم تها

لیک بکاخ وجود پای چو هینا

شیخ رئیس دو دم ابو الحسن ادا

پایه این بر قبت رسید با کمال

| | |
|--|--|
| <p>خامه او مکره از کمال کندیت بانگ کند تر چرخ زاک زنگیت</p> | <p>بایسته لاغری یعنی غریبیت فکرش که شرقی است و کاهی غریبیت</p> |
| <p>شرقی و غربی که دیده این همه سال</p> | |
| <p>اوست چو تینی که سخت اخته او را حق بجزاران عطا نواخت او را</p> | <p>ای خنک آندیده گوشه شناخته ایزد متعال حیره ساخته او را</p> |
| <p>حیره بود حیره ساز ایزد متعال</p> | |
| <p>پایه حکمت کمال یافت کجا شد ز حسد ابدل فضل همتا</p> | <p>رایت دانش به رسید ز ناکجا گوهری آمد برون ز مخزن شاه</p> |
| <p>قبله اعرار گشت و قدوه ابدال</p> | |
| <p>پیش فروغش ظهور خصم و عدل شعله حسن با فروغ نور ازل</p> | <p>پس هست شعله حسن با فروغ نور ازل</p> |

| | |
|---|--|
| باشرف غائب قدر جل جلاله | فروی و چاشن عد و مثل |
| مجره مدی شورفته د جال | |
| ای تو بر کونه دانش از نهنگان خضم نکورد بحیله با تو برآ | سخنه سخن فلیوف را همزود باد نشاید بحیله بست بحسبه |
| آب نشاید بسخره داشت بغربال | |
| تا بحجره همیرود ز نویسه الف در اوصاف تو کم است زیره | جز تو کرا فرسته فره تا بحجره مهر بر دای تو کم است ز زده |
| کوه بر حرم تو کم است ز شمال | |
| باغ کمال از توبی بخار خستی کلك تو در چشم خضم تیز زوستی | از خرد تو جهان کهنه نویستی گر همه چشم سفید یار گوستی |

دو دوش انسان که تیر رستم بن زل

بلبل شوریده فصیح بدان شور
چامه نظم تو دید و نامه نشور

شیر تو شامبار نظم جو ^{عظمت}
پیش تو با صد نظر چه عهبر شد ^{کوه}

پیش تو با ده زبان سوسن شد ل

تا تو سرودیم کردیف سر آ
طایر طبع تدر و سان نجر آ

قرعه بر آمد که دور غم سر آ
چون نخر آمد تدر و سان که بر آ

جای پر و بال از دو سوشش فرو فال

چهره ملت گرفته تیز و بر تو
ملت احمد خوشاد دولت خسرو

دو خه دولت دوباره تاز شد ^{لوت}
ملت احمد گرفته از لوت فرو

دولت خسرو ز نور نیسراقبال

| | |
|------------------------------|------------------------|
| تا که بود سال و نام روز و شب | تاسه روزت سال افروز |
| سال دعت نیک خال | با دشب و روز و سال یوز |

| |
|-------------------------------|
| روز و شب فرخنده تر زنده و سال |
|-------------------------------|

کاتب کتاب

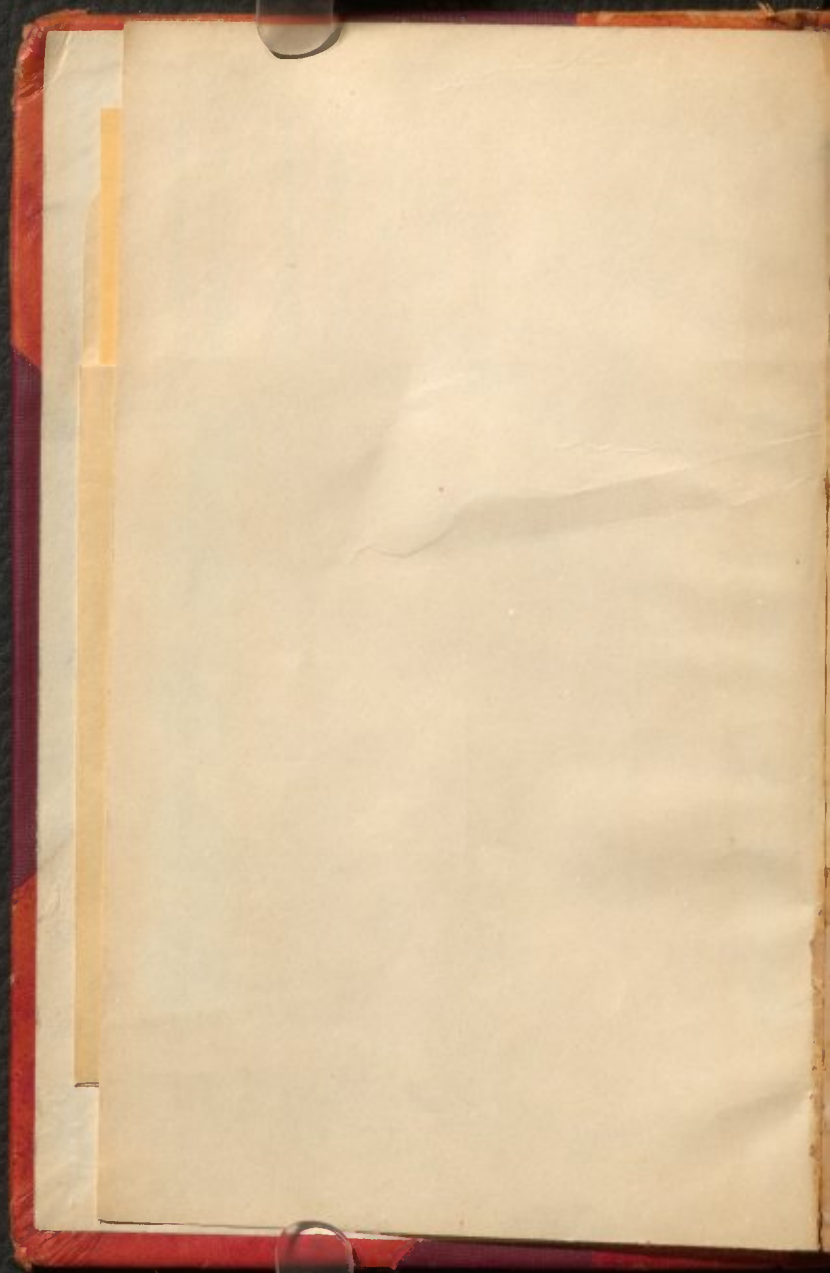
العبد المذنب العفافی مرتضیٰ الحسینی البرغانی غفر و توبه
و شریعت

در مطبعه

استادان کریم حاج عبدالحی

في شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۳۵

(طهران)





wbām.

628